هرکس به زبان خود
یک زبان بی طرف برای همه

پیام سبزاندیشان

فصلنامه فرهنگی دوزبانه فارسی ـ اسپرانتو

شماره ۳ سال دوم بهار ۱۳۸۲
قیمت: ۵۰۰۰ ریال

- ۸۰ روز دور دنیا با اسپرانتو!
- درباره‌ی کتاب اول اسپرانتو
- یک سخنرانی تاریخی
- گزارش از لهستان



به نام خداوند جان و خرد

پیام سبزاندیشان

فصلنامه فرهنگی دو زبانه فارسی – اسپرانتو
سال دوم شماره سوم بهار ۱۳۸۲

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: فریبا نوری مجد
سردبیر: محمدرضا ترابی



روی جلد: "جنگل" اثر استاد م.پ. حبیب‌پور
روی جلد اسپرانتویی: طرحی از محمود میربزرگی در رابطه با کتاب اول اسپرانتو

همکاران تحریریه‌ی این شماره:
غلامرضا آذرهوشنگ
نیره ابراهیم پور
پرویز حبیب پور
شهرام حسن زاده
علیرضا دولتشاهی
حمزه شفیعی
کیهان صیادپور
منیره فهمی
زهرا کریمی
احمدرضا ممدوحی
مرتضی میرباقیان
محمود میربزرگی

همکاران فنی:
سیاوش ترابی
رضا حاجی‌حسنلو
سیمین عمرانی
سرور هاشمی تهرانی

حروفچینی : سبزاندیشان
چاپ و صحافی: آرویج ۷۵۰۰۵۶۵

نشانی‌ها:
تهران, صندوق پستی ۱۸۴ - ۱۷۷٦۵
تلفن: ۷٤۳۷۱۳۸
فکس: ۷٤٦۳۸۱۲
اینترنت: www.sabzandishan.com
پست الکترونیک: info@sabzandishan.com

بخش فارسی :

بخش اسپرانتو:

در شماره‌ی گذشته نام محمود میربزرگی مترجم مقاله‌ی "ایرانشناسی" از قلم افتاده بود که ضمن پوزش بدین‌وسیله تصحیح می‌شود.
En la 2-a numero de la revuo la nomo de la tradukinto Mahmud Mirbozorgi estis ne menciita pardonpetante ni aldonas tion.

Redaktora noto
سخن سردبیر

خوانندگان گرامی و دوستان ارجمند!

در آغاز انتشار مجله حرکت ما راه رفتن در مه بود چرا که عزم پیمودن را داشتیم اما از آنچه در پیش رو خواهد بود آگاهی چندانی نداشتیم. با انتشار شماره‌ی دوم مجله که با استقبال خوشایندی روبرو شد تا حدودی گستره‌ی مخاطبان و دوستداران و علاقه‌مندان اسپرانتو روشن شد. ما می‌دانیم که افراد زیادی در کشورمان اسپرانتو را آموخته‌اند و با آن آشنایی خوبی دارند اما به دلیل کمبود و نبود منابع اطلاعاتی و اطلاع رسانی آنچنان که شایسته بوده است از آموخته های خود سود چندانی نجسته‌اند و توانایی‌های خود را به‌کار نبسته‌اند. اینک بنا داریم تا با انتشار این مجله آن انرژی پنهان را به‌کار گیریم و این مجله را به عنوان پل ارتباطی اسپرانتودانان و دوستداران اسپرانتو در ایران حفظ کنیم. با اینکه حضور ایرانیان در دنیای اسپرانتو کم نیست اما به‌شدت از کمبود فرهنگ و ادبیات ایرانی رنج می‌برد و این وظیفه‌ی ما ایرانیان است تا با ترجمه‌ی فرهنگ بومی خود بر غنای ادبیات اسپرانتو بیفزاییم و حوزه‌ی فرهنگ ایرانی را در آن بگسترانیم. اسپرانتو گستره‌ای است که همچون دیگرموارد تنها با حضور فعال و پویای خود می‌توان بر آن تاثیر گذاشت و بر همین اساس است که از همه‌ی اسپرانتودانان تقاضا می‌کنیم همکاری خود را از مجله‌ی خودشان دریغ ندارند.

از دیگر سو با انتشار اطلاعات به روز و مباحث تئوریک جنبش زبان اسپرانتو بنا داریم از تب تند و ذوق‌زدگی‌های افراطی بکاهیم! اسپرانتو شایسته‌ی برخوردی خردگرایانه و به دور از افراط و تفریط است و کار ما هم موج سازی و سواری گرفتن از آن نیست. بر این باور هستیم که اسپرانتو شایستگی به‌کار گیری در عرصه‌های روابط بین‌الملل را دارد اما از محدودیت های آن در این راه نیز بی‌خبر نیستیم. دراین باره بیشتر سخن خواهیم گفت.

مانده تا برف زمین آب شود.
مانده تا بسته شود این همه نیلوفر وارونه‌ی چتر.
ناتمام است درخت.

...

Historio
تاریخ

تاریخ اسپرانتو در ایران (۳)

علیرضا دولتشاهی

دانستیم نخستین آشنایی ایرانیان با زبان جهانی اسپرانتو به همت زنده یاد یوسف اعتصامی انجام گرفت. وی در مقاله‌ای نسبتاً کوتاه در مجله بهار (۱۲ جمادی‌الآخر ۱۳۲۸ ق.) به معرفی زبان جهانی اسپرانتو و پدید آورنده‌ی آن دکتر زامنهوف پرداخت.

اما از زمان انتشار این مقاله، تا نخستین باهمآد اسپرانتو در تهران (۳۰ ذیقعده ۱۳۳۴ ق) آیا ایرانیان برخوردی یا اسپرانتو داشته‌اند؟ برخورد ایرانیان غیر اسپرانتو دان با این زبان جهانی پیش از نخستین باهماد اسپرانتو در تهران چگونه بوده است؟

یحیی دولت آبادی (۱۲۴۱-۱۳۱۸) که از اعضای حلقه اصفهان انقلاب مشروطیت شمرده می‌شود، پنج سال پیش از بر پایی نخستین باهمآد اسپرانتو در تهران و پنج سال پس از پیروزی انقلاب مشروطیت در پی دعوتی به تاریخ اول فوریه ۱۹۱۰ (۱۳۲۸ ق) در نخستین کنگره [ضد تبعیض] نژادی، در لندن (ژوئیه ۱۹۱۱) شرکت کرد. در جلسه‌ی سه شنبه ۱۸ ژوئیه وی آرای خویش را در خصوص علل اختلاف ملل چنین بیان می‌دارد:

اصول اختلافات ملل چند چیز است: خط و زبان، اخلاق و عادات، عقاید مذهبی حدود سیاسی. اما خط و زبان البته هیچ قوم ترک خط و زبان خود نمی‌گوید و به زبان قوم دیگر بگوید و بنویسد ولی ایجاد یک خط و زبان بین‌المللی چنانکه پیش از ما هم بخیالش بوده‌اند بهتر چیزی هست که می‌تواند در مقابل این اختلاف به حسن رابطه ملل خدمت نماید خاصه که جزو تعلیمات اجباری مدارس عمومی هم بگردد **(حیات یحیی ، ج ۳ ، ص ۱۷۲)** وی در این کنگره‌ی جهانی، نخست بار کار برد

در تاریخ جنبش زبان جهانی اسپرانتو در ایران، یحیی دولت آبادی هیچگاه یک اسپرانتودان به شمار نمی‌آید، وی تنها یکی از حامیان اندیشه زبان جهانی است ولی از آن رو که یک ایرانی در سال‌های نخستین سده‌ی پیشین، در یک گردهمایی جهانی به طرح وجوب یک زبان بی‌طرف جهانی می‌پردازد، برای جنبش زبان جهانی اسپرانتو ایران مایه‌ی افتخار است.

زبان جهانی اسپرانتو را به چشم می‌بیند، وی در خاطرات خود که بعد از درگذشتش منتشر شد، در این باره نوشته است :

یکی از آمریکاییها که نماینده ملیون آمریکایی بود، سرودی بدو زبان خواند که یکی از آنها به زبان اسپرانتو بود **(حیات یحیی ، ج ۳ ، ص ۱۸۷)**

با وجود این در تاریخ جنبش زبان جهانی اسپرانتو در ایران، یحیی دولت آبادی هیچگاه یک اسپرانتو دان به شمار نمی‌آید، وی تنها یکی از حامیان اندیشه زبان جهانی است ولی از آن رو که یک ایرانی در سال های نخستین سده‌ی پیشین، در یک گردهمایی جهانی به طرح وجوب یک زبان بی‌طرف جهانی می‌پردازد، برای جنبش زبان جهانی اسپرانتو ایران مایه‌ی افتخار است .

در میان نخستین اسپرانتودان های ایرانی ، روزنامه نگارانی نیز به چشم می‌خورند. بجز بهمن شیدانی که از کارکنان نشریه ی رعد بود می‌توان از الف جاهد موسس و مولف سالنامه پاریس و امیر قلی امینی ، مدیر نشریه اخگر (چاپ اصفهان) نام آورد.

از سوی دیگر می‌دانیم که اندیشه‌ی تجدد نخست بار از سوی قفقاز به ایران راهی یافت و آذربایجان بستر تجدد گرایی ایرانی گشت. ارامنه‌ی ایران در این میان نقشی در خور توجه داشتند. در نشریات ارمنی زبان آن دوره – دوره‌ی پیش از برگزاری نخستین باهماد اسپرانتو در تهران – می‌توان نوشته هایی درباره‌ی زبان جهانی اسپرانتو را باز یافت. نقش ارامنه در جنبش زبان جهانی اسپرانتو در ایران خود بحث دیگری ست. ما در جای خود به این مهم خواهیم پرداخت. اما در این فرصت تنها به یاد بیاوریم که احمد کسروی با دوستانی ارمنی در شهر تبریز انجمنی برای زبان جهانی اسپرانتو بنیاد کرده بودند. چنان که خود می گوید :

پس از بازگشت از تهران بایکی از ارمنیان که از اسپرانتیست های دیرین می بوده آشنا گردیدم ، و چنانکه گفتم بهمراهی او و دیگران انجمنی بر پا گردانیدیم **(احمد کسروی ، زندگانی من چ۲ ، تهران ۱۳۳۵ ص ۱۲۳)**

ولی متاسفانه کسروی از ذکر نام خودداری کرده است، خواه از روی سهو یا عمد، ولی می‌توان پرسید که آیا اسپرانتودان فعالی چون واغیناک سرکیسیان با وی همکاری داشته است ؟

پیشتر این پرسش را طرح کردیم که نخستین آموزگاران ایرانی اسپرانتو در کجا و چگونه خود اسپرانتو آموخته‌اند؟ برای پاسخ دادن به این پرسش در صدد آشنایی بیشتر با این نخستین اسپرانتودانان ایرانی برمی‌آییم.

از نامه‌ی مورخ ۱۹ امرداد ماه ۱۳۰۸ خورشیدی سرکیسیان به بهمن شیدانی که در مقدمه‌ی چاپ دوم کتاب " لسان عمومی اسپرانتو" تالیف بهمن شیدانی (تهران

۱۳۰۸) درج شده، می‌دانیم که وی – سرکیسیان – در سال ۱۹۱۱ میلادی یعنی پنج سال پیش از برگزاری باهمآد اسپرانتو در تهران و همزمان با بر پایی نخستین کنگره‌ی ضد تبعیض نژادی در لندن– در شهر تبریز در یک نشریه چاپ قفقاز آگهی مربوط به انتشار خود آموز زبان جهانی اسپرانتو را مشاهده کرده و به آموختن آن علاقمند گشته، آن کتاب را تهیه و در طی ده روز زبان جهانی اسپرانتو را آموخته و نشریه‌ی " اسپرانتیست قفقاز" را آبونه شده است. خود وی باقی ماجرا را چنین شرح داده است :

بعد از مطالعه اولین شماره با روحیات زبان اسپرانتو به اندازه‌ای نزدیک شدم که افسانه‌ی ایرانی سرود عشق AMKANTO را بزبان جدیدالتحصیل تالیف و با امضای وارسارو VASARO به اداره مجله مذکور فرستادم و جریده مزبور بمحض وصول آن را طبع و منتشر نمود **(لسان عمومی اسپرانتو ، چ ۲، ص xix)**

از نامه فوق درمی‌یابیم که وی در تاریخ نگارش نامه، ساکن اراک (عراق) بوده است. می‌دانیم که یکی از آموزگاران زبان جهانی اسپرانتو در کلاس های گروه شیدانی یا همان PEA ، میرزا احمد خان یزدانی بود که شب‌های یکشنبه و چهارشنبه به تدریس می‌پرداخت. امروزه آنچه درباره‌ی وی می‌دانیم اندک است. وی از افسران شهربانی بوده است و توسط بهمن شیدانی با زبان جهانی اسپرانتو آشنا گشته و آن را آموخته است؛ خود در این باره می‌گوید :

نظر بدوستی خالصی که فیمابین ایشان (شیدانی) و این بنده و چند نفر دیگر بود ما را نیز باین نعمت کبری مفتخر داشته لسان اسپرانتو را بما آموختند و نگارنده این سطور که فقط زبان فرانسه را میدانست پس از یکماه تحصیل که بطور تفریح بدان اشتغال داشت توانست بمکاتبه و مکالمه شروع نماید و در سنه ۱۲۹۸ (خورشیدی) که باروپا مسافرت نمودم در بسیاری از مجامع و محافل باین لسان کنفرانس دادم **(لسان عمومی اسپرانتو ، بهمن شیدانی ، ص VII , V I)**

از دوستان میرزا احمد خان یزدانی می توان به روحانی رشتی اشاره کرد نامبرده با واسطه ی احمد یزدانی در سال ۱۳۰۱ خورشیدی با زبان جهانی اسپرانتو آشنا شد و به آموختن آن پرداخت. وی در سال ۱۹۲۵ میلادی به نمایندگی UEA در شهر رشت نایل شد و در سال ۱۹۲۸ میلادی به همراه احمد یزدانی در بیستمین کنگره‌ی اسپرانتو در شهر آنترپن بلژیک شرکت کرد.

نام وی به همراه بهمن شیدانی و احمد کسروی جزء نخستین نمایندگان سازمان جهانی اسپرانتو UEA در تهران آمده است .

از دوستان میرزا احمد خان یزدانی می توان به روحانی رشتی اشاره کرد نامبرده با واسطه‌ی احمد یزدانی در سال ۱۳۰۱ خورشیدی با زبان جهانی اسپرانتو آشنا شد و به آموختن آن پرداخت. وی در سال ۱۹۲۵ میلادی به نمایندگی UEA در شهر رشت نایل شد و در سال ۱۹۲۸ میلادی به همراه احمد یزدانی در بیستمین کنگره‌ی اسپرانتو در شهر آنترپن بلژیک شرکت کرد.

روحانی رشتی در خصوص چگونگی آموختن اسپرانتو می‌گوید : *پس از مراجعت برشت دو کتاب اسپرانتو بفرانسه بدست آمده و پس از ترجمه فرانسه این کتاب بفارسی مشغول تحصیل شد . سه ماه بدون معلم بتحصیل کامل این لسان موفق گشته* **(لسان عمومی اسپرانتو ، بهمن شیدانی ، ص XXI)**

در میان نخستین اسپرانتودان های ایرانی ، روزنامه نگارانی نیز به چشم می‌خورند. بجز بهمن شیدانی که از کارکنان نشریه‌ی رعد بود می‌توان از الف جاهد موسس و مولف سالنامه پاریس و امیر قلی امینی ، مدیر نشریه اخگر (چاپ اصفهان) نام آورد.

امینی که نماینده UEA در اصفهان نیز بود، از یک پا و یک طرف بدن فلج بود و تمام وظایف روزنامه نگاری خویش را از درون تخت خواب انجام می‌داد. وی بر اثر خواندن مقاله‌ای از بهمن شیدانی در نشریه‌ی ستاره ایران (۱۳۰۰ خورشیدی) مصمم به آموختن زبان جهانی اسپرانتو شد . اما پس از گذشت چند سال موفق به انجام این مهم گشت. خود در این باره می‌گوید: *در فاصله بیست روز باموختن این زبان از روی همان کتاب دوست عزیزم آقای شیدانی موفق آمدم. خوب بخاطر دارم که به محض اتمام بیستمین درس خود شروع بترجمه یک قطعه شعری که در یکی از جراید اسپرانتو درج شده و ورق پاره ای از آن روزنامه بترتیباتی بدست من رسیده بود نموده و برای درج در مجله صحت منطبعه اصفهان فرستادم، ترجمه این قطعه و انتشار آن در یک مجله برای من که تازه بیست روز بود این زبان را آموخته بودم چنان ایجاد عشق و حرارتی در من نسبت باین زبان سهل و ساده نمود که از همانوقت ببعد غالبا" وقت خود را صرف قرائت کتب و مجلات مختلفه اسپرانتو نموده و قسمت‌های زیادی از مقالات آنها را ترجمه و در جراید و مجلات فارسی و مخصوصا" از روزنامه اخگر انتشار دادم* **(لسان عمومی اسپرانتو ، بهمن شیدانی ، ص XVI)**

در سال ۱۳۰۷ خورشیدی میرزا فتح ا... خان وزیرزاده مدیریت و مسئولیت نشریه‌ی اخگر را به امیر قلی امینی واگذار کرد. نشریه‌ی اخگر که پیشتر بطور هفتگی منتشر می‌شد از آبان‌ماه همان سال در قطعی کوچکتر و سه شماره در هفته انتشار یافت و از آذرماه همان سال به صورت روزنامه -هرروز یک شماره- به چاپ رسید. از فروردین ماه سال ۱۳۰۸ در قطعی بزرگتر انتشار یافت. نشریه اخگر از شهریور ماه ۱۳۰۸ دارای چاپخانه‌ای مستقل شد. ★

Raporto
گزارش

استقبال از دوره‌ی مطالعات میان زبان شناسی[1]

حمزه شفیعی



در شرایطی که اروپا به سمت یکپارچگی حرکت می‌کند و جهانی شدن، دیوارهای بین ملت‌ها را برمی‌دارد، مشکل زبان خود را به شدت نمایان می‌سازد. پیشنهادِ جامعه‌ی اسپرانتودانان برای حل این مشکل این است: "*گفتگوی بدون تبعیض بین فرهنگ ها*". برای شرکت در چنین دیالوگی نیاز به افرادی متخصص است که توانایی، دانش و مدارج عالی زبان شناسی برای پاسخ دادن به مسائل زبانی دنیای امروز را داشته و بتوانند از ایده‌ی زبانِ بین المللی دفاع نمایند. ***سازمان جهانی اسپرانتو*** نیز در برنامه‌ی استراتژیک خود، عمده‌ی تاکید را به حرفه‌ای شدن و پرورش نیروهای متخصص در امر زبان قرار داده است.
در این راستا دوره‌ی سه ساله‌ی مطالعات میان زبان شناسی برنامه‌ریزی و ارائه شده است که هدف آن آشنائی با زبان شناسی عمومی و کاربردی با تمرکز بر ارتباطات بین‌المللی و بین‌فرهنگی، آشنائی با زبان های طرح‌ریزی شده (که در اصطلاح عامه به عنوان زبان های مصنوعی شناخته شده‌اند)، و بالاخره فراگیری دستورزبان، ادبیات و روش تدریس زبان اسپرانتو می‌باشد. در سال سوم دانشجویان می‌توانند یکی از دوره‌های اختصاصی ارتباطات، زبان شناسی، ادبیات، زبان های طرحریزی شده، و یا تربیت مدرس زبان را انتخاب نمایند.

دوره‌ی مطالعات میان زبان شناسی دانشگاه *آدام میتسکیویچ*[2] (در شهر *پزنان*[3] لهستان)، با استقبال گسترده‌ی اسپرانتودانان مواجه شده است. در پایان ماه سپتامبر سال ۲۰۰۲، نخستین گروهِ دانشجویان این رشته با موفقیت از تز خود دفاع نموده و فارغ‌التحصیل شده اند. *لنچه افرموا*[4] از مقدونیه نقش فکاهی اشعار *باگی*[5] را معرفی نموده؛ *آندره امریچ*[6]، رئیس انجمن اسپرانتوی آلمان، ترجمه اسپرانتوی "ارباب حلقه‌ها" اثر *تولکین*[7] را مورد نقد و تحلیل قرار داده و *پیتر زیلوار*[8] نیز از آلمان مجموعه لغات چندین فرهنگ اسپرانتو و زبان‌های قومی دیگر را مقایسه کرده و از آنها لیست لغاتی را برای گواهینامه‌ی زبان پیشنهادی اروپائی تهیه کرده است.

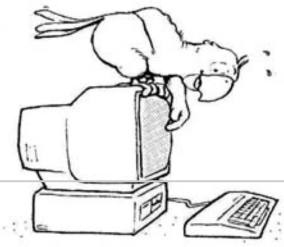
در همان هفته (۲۳ الی ۲۷ سپتامبر) ۲۳ دانشجوی جدید دوره تحصیلی خود را آغاز نمودند. رشته‌ی "مطالعات میان زبان شناسی" علاقه‌مندانی را نه تنها از لهستان و کشورهای همسایه‌ی آن (آلمان، لیتوانی، روسیه) بلکه از کشورهای دورتری چون اتریش، بلژیک، فنلاند، فرانسه، مجارستان، ایتالیا، کرواسی، سوئد و ایران به خود جلب نموده است. شش نفر از این افراد با بورسیه "بنیاد مطالعات اسپرانتیک"[9] (ESF) و یکنفر نیز با بورسیه اعطایی توسط خانم *میلا وان درهورست کولینسکا*[10] در این دوره شرکت کرده‌اند.

در طول دوره‌ی اول، دانشجویان از سخنرانی ها و جلسات آموزشیِ پروفسورهای مشهور بین‌المللی بهره برده اند. پروفسور *جان ولز*[11] (از بریتانیا)، اسرار صداها و اصول فونتیک را به روشی جالب آموزش داد. پروفسور *گرالدو ماتوس*[12] (رئیس آکادمی اسپرانتو از برزیل) ادبیاتِ اسپرانتو، به ویژه در دوره‌ی قبل از جنگ جهانی اول را با همیاری شاعر لهستانی، خانم *لیدیا لیگزا*[13] و *توماس چمیلیک*[14] معرفی نمود. دکتر *زبیگنیف گالور*[15] همراه با خانم *زوفیا بانت فرنالوا*[16] و *جودیت شیلر*[17] فرهنگ اسپرانتو را از جنبه‌ی فیلم و تئاترمورد بحث قرار دادند. شرکت‌کنندگان در این دوره فرم‌های مختلفِ ارتباط زبانی و غیرزبانی را در ارتباطات بین فرهنگ‌ها با هدایت دکتر *ایلونا کوتنی*[18]، راهنما و رئیس گروه زبان شناسی اسپرانتو، مقایسه کردند.

همه روزه پس از اتمام کلاس‌ها، دانشجویان آموخته های خود را مورد بحث قرار داده و ساعت های متمادی به تبادل‌نظر و آشنائی با تفاوت ها و مشابهت های زبانی-فرهنگی پرداختند.

دو روز پایانی هفته، با گردهمائی بین المللی سالانه

دنیای اینترنت



وبلاگ چیست؟

وبلاگ محیطی است که در اینترنت به شما امکان انتشار ایده‌ها، افکار و دیدگاه های خود، همانند یک روزنامه نگار را می‌دهد. عاملی که باعث محبوبیت و رشد سریع پدیده‌ی وبلاگ در میان کاربران اینترنت شده است، راحتی استفاده از این ابزار می‌باشد. با استفاده از سیستم‌های موجود وبلاگ، بدون نیاز به صرف وقت و هزینه برای طراحی کامل یک سایت اختصاصی، تنها با پر کردن چند فرم تحت وب می‌توانید شروع به نوشتن مطلب در قالب یک سایت اختصاصی کنید. در حال حاضر سایت‌های اینترنتی مانند www.blogger.com سرویس های وبلاگ رایگان را ارائه می‌دهند که استفاده از آن برای کاربران ایرانی با مشکلاتی نیزهمراه است. مناسب نبودن قالب های(template) موجود، عدم وجود ادیتور سازگار با زبان فارسی، مشکل تبدیل تاریخ میلادی به خورشیدی و عدم وجود سیستم نظر خواهی از این جمله هستند. PersianBlog سایتی است مخصوص وبلاگ نویسان فارسی زبان که سعی دارد با ارائه ابزارهای استاندارد، مشکلات کاربران وبلاگ نویس ایرانی را حل نماید. محیط کاری، ادیتور و سیستم نظر خواهی کاملاً فارسی و قالب های (template) قابل تغییر، نمونه‌ای از امکاناتی است که این سایت برای علاقه‌مندان فراهم آورده است. از دیگر مزیت‌های سایت PersianBlog متمرکز نمودن وبلاگ نویسان فارسی زبان در یک سایت و در نتیجه افزایش بینندگان این وبلاگ ها است. از سال گذشته وبلاگ فارسی اسپرانتو به نشانی: www.esperanto.persianblog.com با استفاده از امکانات پرشین بلاگ اطلاعات و خبرهای اسپرانتو در ایران را در اختیار همگان قرار می‌دهد. دیدار از این وبلاگ فارسی را به علاقه مندان اسپرانتو توصیه می‌کنیم.

دایرةالمعارف جهان به زبان اسپرانتو در اینترنت!

در سایت http://eo.wikipedia.org می‌توان هزاران مقاله در زمینه‌های گوناگون به زبان اسپرانتو مطالعه نمود. تهیه کنندگان این سایت در نظر دارند تعداد مقالات را حداقل به ۱۰۰۰۰۰برسانند!

مطالعه و جستجوی مقاله‌های علمی در این سایت شما را شگفت زده خواهد کرد. اگر در جستجوی اطلاعات دست اول و به روز درباره‌ی مطالب دلخواه خود هستید آنها را در این سایت با لینکهای افزونتر خواهید یافت!

Ĝangalo

سایت **جنگل** www.gxangalo.com که در کشور برزیل به ثبت رسیده است، جدیدترین و یکی از بهترین سایت‌های خبری اسپرانتو است، که نه فقط درباره‌ی زبان اسپرانتو بلکه دربردارنده‌ی آخرین خبرهای جهان نیز می‌باشد. اسپرانتیست ها با مراجعه به این سایت مجموعه‌ای از امکانات متنوع و به روز اینترنت را در خدمت خود خواهند داشت. دیدار از این جنگل زیبای اسپرانتویی را به شما سفارش می‌کنیم!

فرهنگی-هنری *آرکنس*(Arkones)[۱۹] مصادف شده بود، و تعدادی از دانشجویان فرصت و شانس شرکت در این مراسم را نیز داشتند.

ترم دوم رشته‌ی زبان شناسی واسط، در هفته نخستِ ماه فوریه سال ۲۰۰۳، با حضور دانشجویان و برگزاری امتحانات پایان ترم اول برگزار شد. قبل از شروع این ترم، دانشجویان می‌بایست تحقیقات و مقالات خود را در زمینه‌های معرفی شده به اساتید مربوطه ارائه نموده و تمرینات درسی را نیز انجام می‌دادند. طول کل دوره ۳ سال (شش ترم) است.

پی‌نوشت:

۱- با ابداع زبان بین‌المللی، شاخه‌ی جدیدی از زبان شناسی متولد شد: میان زبان شناسی (Interlingvistiko). میان زبان شناسی، ارتباط بین زبان‌های ملی و آینده‌ی یک زبان جهانی را جستجو نموده، و تجارب عملی و شرایط فراگیر نمودن زبان بین‌المللی کمکی را مطالعه می‌کند. این رشته همچنین اصول خلاقه، ساختار زبان شناسی، و شاخصه های اجتماعی چنین زبانی را از منظر زبان های ملی (شامل مفاهیم اولیه و ابزارهای بیان) مورد تحقیق قرار می‌دهد. شکل کنونی چنین تحقیقی عمدتاً شامل مطالعه ی اسپرانتو است.

۲. Adam Mickiewicz ۳. Poznan ۴. Lenĉe Efermova ۵. Baghy ۶. Andreas Emmerich ۷. "La Mastro de la Ringoj", Tolkien ۸. Peter Zilvar ۹. Esperantic Studies Foundation ۱۰. Mila van der Horst-Kolinska ۱۱. John Wells ۱۲. Geraldo Mattos ۱۳. Lidia Ligeza ۱۴. Tomasz Chmielik ۱۵. Zbigniew Galor ۱۶. Zofia Banet-Fernalowa ۱۷. Judit Schiller ۱۸. Ilona Koutny ۱۹. Artaj Konfrontoj en Esperanto

Vojaĝraporto
گزارش سفر

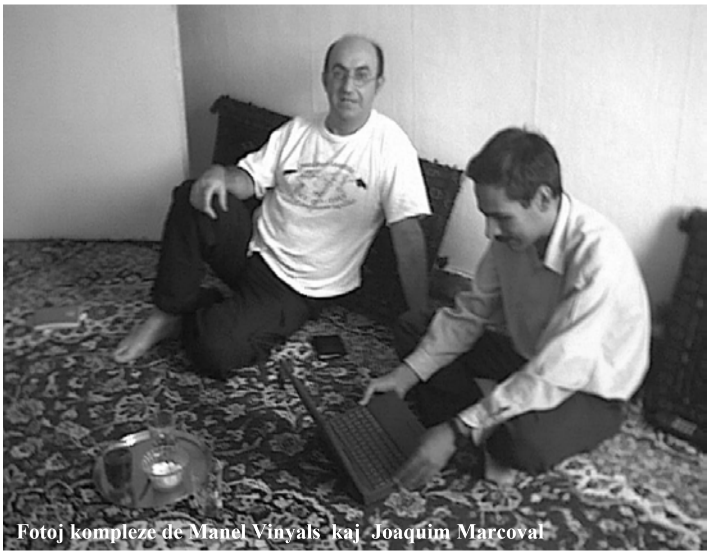
۸۰ روز دور دنیا با اسپرانتو!

ترجمه: حمزه شفیعی

دور دنیا در ۸۰ روز، کتاب معروف ژول ورن، سفر نامه‌ی کلاسیک ماجراجویانی است که تقریباً هر کسی آن را خوانده است. دو اسپرانتودان اسپانیائی با ایده گرفتن از این کتاب، سفر ۸۰ روزه‌ی خود را در ۱۹ آگوست۲۰۰۲ از لندن آغاز کردند و در۶ نوامبر همان‌سال به لندن بازگشتند. این دو نفر برای انجام سفر خود فقط از وسایل حمل و نقل زمینی یا دریایی استفاده کردند و هیچ وسیله‌ی هوانوردی را مورد استفاده قرار ندادند (همانند رمان ژول ورن). آژانس خبری EFE اسپانیا ماجرای سفر آن‌ها را منتشر کرده و بسیاری از مطبوعات اسپانیائی نیز گزارش‌های مفصلی در مورد این سفر به چاپ رساندند. نوشته های این دو اسپرانتودان در ژورنال اینترنتی www.ilaweb.com به دو زبان اسپرانتو و اسپانیولی قابل مشاهده است.

این دو نفر در مسیر سفر خود، مدت سه روز را در ایران گذراندند. در ادامه، خلاصه‌ی یادداشت های این دو را در باره‌ی کشورمان می‌خوانید. در بخش پایانی این نوشتار نیز برداشت‌ها و تاثیراتی که آنان از سفر به ایران داشته‌اند ارایه می‌شود.

کنترل‌های شبانه‌ی پلیس؛ حداقل چهار مرتبه دستور ایست، که احتمالاً به دلیل جستجوی افراد خطاکار ایرانی بود. خوشبختانه تفاوت چهره‌ی ما با ایرانی ها، خارجی بودن ما را مشخص کرده و به همین دلیل سختگیری کمتری انجام می‌گرفت. آن ها حتی یک بار هم ساک ما را جستجو نکردند. ناگهان اتوبوس بوق زده، منحرف شده و به کناری می رود. روبروی ما اتومبیلی از یک کامیون در حال سبقت است. ما وارد شانه‌ی جاده شده و هر سه رد می‌شویم:این جا ایران است.
اولین توقف برای صبحانه است. عکس‌های رهبران ایران در سالن قهوه‌خانه به چشم می‌خورد. زیتون سیاه، کره، عسل، و نان فراوان را به نرخ ارزانی می‌خوریم. یکی از همسفران ما قصد دارد پس از دو روز فکر کردن چیزی بگوید: **How are you?** خیلی خوب، متشکرم. شما چطور؟ خوبم، مرسی. با رد شدن از این اولین درس زبان انگلیسی، قدم دوم را برمی‌داریم: اسپانیا، فوتبال، بارسلون، ونگال. ریوالدو با ونگال خوب نیست. بارسلون تیم خوبی است، اما در این جا ما اغلب طرفدار رئال مادرید هستیم.
به تهران می‌رسیم. زانوهایمان خشک و بدنمان کوفته شده است. انبوهی از تاکسی‌داران برای ارائه سرویس به سمت ما می‌آیند. به باجه‌ی تلفن رفته و با یک اسپرانتودان ایرانی تماس می‌گیریم. او ما را به خانه می‌برد و ترتیب هماهنگی برای تهیه بلیت ادامه مسیر را برایمان می دهد. روز بعد را به خرید بلیت اتوبوس به مقصد مشهد و گردش کوتاه در تهران اختصاص می‌دهیم. در موزه‌ی تاریخ ایران (موزه‌ی ایران باستان) اهمیت برجسته‌ی سرزمین پارس را در می یابیم که نقش آن در آشنایی با تاریخ باستان غیرقابل انکار است. بازار تهران نیز با انبوهی از موتورسیکلت ها، چرخ های دستی، چادر، خریداران و فروشندگان که در مسیری با عرض ۳ متر حرکت می‌کنند، هدف بعدی دیدارهای ما است. مسیر اصلی بازار، که شاید بیش از یک کیلومتر طول داشته باشد، با چادرها و انشعاب ها در جهت های گوناگون، چیزی غیرقابل تصور است. در مرکز شهر، خیابان ها بسیار شلوغ است. در هر جای دیگر، این می تواند یک مسئله بزرگ به شمار رود، اما در این جا زیاد مهم نیست.
ایران کشور تضادهای بیانی است. کشور بحث بین معنویات و پیشرفت به سبک غربی. در این جا نمی‌توان از طریق کارت اعتباری بین المللی یا چک های مسافرتی آمریکائی پرداخت ها را انجام داد. اما افراد بسیاری سیگار مارلبورو دود می‌کنند و لباس های ورزشی با مارک های آمریکائی می پوشند که روی آنها نام هایی مثل تگزاس، ایلی نوی، یا کنتاکی نوشته شده است.



Fotoj kompleze de Manel Vinyals kaj Joaquim Marcoval

می‌گویند که در سال های دهه ی ۳۰، پادشاه افغانستان فخرفروشانه ادعا می‌کرد که کشورش را سریعتر از ایران به یک کشور غربی تبدیل خواهد کرد. شش ماه بعد وی را به قتل رساندند، و پادشاه ایران نیز چند سال بعد سرنگون شد. در این جا پیشرفتِ غرب را دوست دارند اما هیچکس نمی‌خواهد هویت خود را از دست بدهد.
اتوبوسی که ما را به سمت مشهد می‌برد کولر و تلویزیون داشت، و بقدر کافی خوب بود. عصرانه، آب

پرتقال و کیک دادند. ما ایران را به سمت ترکمنستان ترک کردیم و همچون معمول از این بابت دلتنگ بودیم.

پس از پایان سفر:

دوستان عزیز ایرانی!

اکنون پس از پایان سفر ۸۰ روزه‌ی خود، احساسات و برداشت‌های خود را نسبت به ایران برای شما می‌نویسیم. وقتی خبرنگاران از ما می‌پرسیدند: کدام کشور برای شما بیشتر عجیب بود؟ ما گفتیم: ایران و چین. خبرنگاران تعجب کرده می‌پرسیدند: ایران؟! اما آن جا کشوری بنیادگرا است و زنان حقی ندارند! ما جواب دادیم: ما نه از نداشتن حقوق زنان دفاع می‌کنیم و نه از سیستم سیاسی این کشور. بلکه از زندگی ایرانیان و حقوق آنان برای داشتن سیستم حیاتی ویژه و خاص خودشان دفاع می‌کنیم. ما

دو اسپرانتودان اسپانیائی با ایده گرفتن از کتاب ژول ورن، سفر ۸۰ روزه ی خود را در ۱۹ آگوست۲۰۰۲ از لندن آغاز کردند و در۶ نوامبر همان‌سال به لندن بازگشتند. این دو نفر برای انجام سفر خود فقط از وسایل حمل و نقل زمینی یا دریائی استفاده کردند

می‌گوئیم که ایرانی‌ها افرادی بسیار مهربان و خیرخواه هستند. اما آن چه در تلویزیون می‌بینیم ما را به این گمان می‌اندازد که در ایران هرجومرج و تروریسم حاکم است. ما اکنون می‌گوییم که این ها حقیقت ندارد و زندگی در ایران بسیار جالب، ساده و صمیمی است.

ما این موارد را نه برای خوش‌آمد شما می‌نویسیم، بلکه واقعاً این گونه فکر می‌کنیم. ما روش زندگی، سنت های جالب و زندگی معنوی شما را دوست داریم. متاسفانه ما به‌عنوان افراد اروپایی نمی‌توانیم درک کنیم که چرا زن ها همان حقوق مردان را ندارند. فکر می‌کنیم که لازم است شما در آینده به این مسائل فکر کنید.

ما از غذاهای ایرانی لذت بردیم. اتوبوس های خوبی سوار شدیم. و اسپرانتودانان مهربان و صمیمی را ملاقات کردیم. متاسفانه وقت کافی نداشتیم تا دیدنی های زیادی را



ببینیم و فقط از تهران و مشهد دیدار کردیم. تهران شهر بسیار بزرگی است و فکر می‌کنیم که دولت باید در قسمت‌های دیگر کشور نیز سرمایه‌گذاری کند تا تعادل اقتصادی بین شهرهای بزرگ و کوچک کشور برقرار شود. در اسپانیا این‌کار را تا حدودی انجام می‌دهند و نتایج خوبی گرفته‌اند، به طوری که شهرهای بزرگ خیلی رشد نمی‌کند اما روستاها رشد خوبی دارند.

بالاخره این که ما موفقیت‌های بزرگی در این سفر داشتیم و صمیمانه می‌گوییم که خاطرات خوبی از کشور شما داریم. در همه جا افراد اسپرانتودان یا غیراسپرانتودانی یافت می‌شدند که داوطلبانه به ما کمک می‌کردند. امیدوارم که یک بار دیگر با فرصتی طولانی‌تر به دیدار کشور شما بیاییم.★

Esperanto-Movado
جنبش اسپرانتو

چه هستیم و چه هدفی داریم ؟ (۳)

Kio ni estas kaj kion ni celas?

کاتالین اشمید اولوز – مدرس زبان
ترجمه: محمدرضا ترابی

۳. **تاثیر آموزشی**: تنها درصد ناچیزی از آموزندگان زبان‌های بیگانه قادر به تسلط یافتن بر این زبان‌ها می‌باشند. درحالی‌که تبحرکامل در زبان اسپرانتو حتی بدون معلم نیز امکان‌پذیر است. طبق تحقیقات انجام شده آموزش زبان اسپرانتو اثرات مفیدی بر یادگیری زبان‌های دیگر داشته است. اسپرانتو به‌عنوان بخشی هسته‌ای نیز در جهت ارتقای آگاهی زبانی دانش‌آموزان در رشته‌های گوناگون توصیه شده است. ***ما اعلام می‌کنیم که آموزش زبان‌های قومی دشوار مانعی همیشگی در برابر اکثر دانش آموزان بوده است، در صورتی که اگر زبان اسپرانتو به‌عنوان زبان دوم به ایشان آموزش داده می شد، می‌توانست برای آنها بسیار سودمند باشد. ما جنبشی برای آموزش مؤثر زبان هستیم.***

در جهان امروز ضرورت شناختن زبان‌های دیگر به جز زبان ملی خود بیش‌تر و بیش‌تر نمایان می شود. آموزش زبان نه فقط یک مُد روز مفید بلکه همچنین نیازی اجتماعی است و در سیاست زبانی کشورهای یک زبانه و چندزبانه نقش بسزایی دارد. محل فراگیری زبان‌های خارجی عمدتاً آموزشگاه‌ها، موسسه‌های آموزش-پرورشی از درجات پایین تا بالا هستند. میزان موفقیت این مراکز بستگی به معلمانی دارد که بطورعلمی و روش‌مند آموزش دیده‌اند. فرایند فراگیری براساس مواد آموزشی‌ای است که بطورعلمی تهیه شده و به یاری ابزارهای نوین کمک آموزشی یا درلابراتوارهای زبان که از نظر فنی بخوبی تجهیز شده‌است و یا در کشوری که زبان مورد نظر، زبان ملی آن است، انجام می‌پذیرد.

با وجود همه‌ی این شرایط مثبت، بیشتر وقت‌ها نتیجه بصورت معناداری کمتر از آن‌چیزی است که انتظار می‌رود و زبان‌آموزان به توانایی ایجاد ارتباط نائل نمی‌شوند.

پس مشکل چیست؟ برای بازدهی بیشتر چه چیزی کم است؟ چرا این فرآیند آنقدر به سختی پیش می‌رود؟ از طریق مطالعات روان‌شناسی زبانی می‌توانیم به پاسخ‌های زیادی دست یابیم.

در مدت آموزش زبان، زبان‌آموز باید برای دادن نام‌هایی دیگر به موضوعات شناخته شده و همچنین بیان دیگرگونه‌ی احساسات و افکار خود سیستم رمزی جدیدی را به کار گیرد. اما زبان جدید یا با زبان مادری که برای شخص شناخته شده است غیر هم‌سان است و یا به طرز مزاحمت آمیزی به آن شبیه است. در هر دو صورت زبان‌آموز باید با مشکلاتی روبرو شود. چنانچه زبان جدید از نظر لغوی و ساختاری با زبان مادری فراگیرنده، بیش از حد تفاوت داشته باشد، انرژی فوق العاده زیادی برای آموزش زبان جدید لازم است و در صورتی که زبان جدید مشابه با زبان مادری فرد باشد، اغلب اوقات شخصی با پدیده‌ی آموزش برخوردی سطحی داشته و برای ورود به اعماق و ظرایف زبان جدید، تمایلی از خود نشان نمی‌دهد. در اغلب اوقات، این گونه مشکلات زبان آموز را سرخورده می‌کنند و فقدان احساس موفقیت، او را از کار بیشتر دور می‌کند.

اگر زبان مورد آموزش از نظرگرامر ساده، و نحوه‌ی تلفظ و املای آن به سهولت قابل فراگیری می‌بود و نیز حاوی صدها بی‌قاعدگی نمی‌بود و قواعد آن قابل دخل و تصرف خلاقانه می‌بود، پس از کمی تجربه زبان آموز می‌توانست روی حدسیات خود حساب کند و در حقیقت آن‌ها محقق می‌شدند و موفقیت ها انرژی سرمایه‌گذاری شده را بازمی‌گردانیدند. اسپرانتو چنین زبانی است:

- قاعده‌مندی آن اعتماد به نفس و اطمینان می دهد. هیچ‌وقت ترس از به یاد نیاوردن و یا درست استفاده نکردن از بعضی از قاعده‌ها وجود ندارد، قاعده هایی که هیچ مشابهتی با قواعد عمومی ندارند.

تجربه‌های آموزش/پرورشی ثابت می‌کنند که پس از فراگیری اسپرانتو، بازدهی آموزش زبان های دیگر به صورت معناداری نزد زبان‌آموزان اسپرانتو بیشتر می‌شود. میزان آن با توجه به شباهت موجود بین زبان مادری و زبان بیگانه (پس از اسپرانتو) متفاوت است.

- سادگی آن تسلط بر ساختارهای زبان را آسان می‌کند. مثلاً در بسیاری از زبان‌ها یکی از کارهای بسیار مشکل، آموختن فرم‌های پیچیده‌ی نظام افعال است. در اسپرانتو با توجه به عنصر زمان، هر فعلی برای همه‌ی ضمیرها، چه جمع و چه مفرد، فقط یك شكل دارد. فعل‌ها را فقط ضمیرها از هم متمایز می‌کنند: من حرف می‌زنم Mi parolas تو حرف می‌زنی Vi parolas او حرف می‌زند Li/ŝi parolas ما حرف می‌زنیم Ni parolas شما حرف می‌زنید Vi parolas آنها حرف می‌زنند Ili parolas . و همینطور در مورد همه‌ی فعل‌های دیگر هیچ استثنایی وجود ندارد.

- سیستم آوندی آن کمک بزرگی برای کاربرد زبان و تفکر منطقی است. به کمک آوندها گوینده می‌تواند گستره‌ی واژگانی خود را غنی سازد. با شناخت سیستم آوندی، زبان‌آموز می‌تواند از يك ریشه‌ی کلمه واژه های زیاد دیگری را بسازد: sana(سالم) malsana(بیمار- معنای متضاد ریشه‌ی کلمه) ، sanulo(شخص سالم) malsanulejo (بیمارستان) و ... يك ورزش فکری خوب و بازی منطقی فقط ساختن

شناخت زبان‌های زیاد خارجی دانش را گسترده می کند وبه تفاهم، دوستی و همکاری با دیگر ملت‌ها کمك می‌کند.

این گونه کلمات نیست بلکه کشف این‌گونه واژه‌ها در گفتار طرف مقابل نیز است.

با تسلط یافتن به اسپرانتو، زبان آموز توانایی نگرش عمومی بر ساختار زبان‌ها را بدست می‌آورد و عنصرهای آن در آموزش‌های بعدی و فرایند بکارگیری زبان قابل استفاده می‌شود. مجارستانی‌ها و ژاپنی‌ها می‌توانند به حروف اضافه عادت کنند، روس‌ها ولهستانی‌ها به حرف



تعریف وایتالیایی‌ها وجود زبان‌هایی را که در آن‌ها عنصر اصلي در پایان واژه‌های ترکیبی قرار دارد، تجربه خواهد کرد. زبان‌آموز در حالی‌که زبان خارجی بعدی را یاد می‌گیرد، حالا با کنجکاوی منتظر خواهد بود که ببیند آیا زبان جدید بر اساس زبان مادری عمل می‌کند یا زبانی که یاد گرفته است.

- در مقایسه‌ی زبان مادری و زبانی که در حال یادگیری است، زبان آموز بطور غریزی همچنین درباره‌ی بنیادهای زبان مادری هوشیارتر می‌شود: بدین ترتیب آموزش زبان دیگر به یادگیری زبان مادری کمك خواهد نمود. البته این موضوع نه فقط برای تدریس زبان بلکه برای هدف‌های تربیتی نیز مؤثر و مهم است.
- از نظر ریشه شناسی واژگان، اسپرانتو از خانواده‌های زبان‌های زیادی سرچشمه می‌گیرد. این امر می‌تواند به درک مطالب کمك کند و واژه‌های یاد گرفته شده هوش عمومی را نیز غنی می‌بخشد و بعدها دانش آموزان را در آموزش زبان دیگر یاری خواهد نمود.
- موفقیت‌های سریع در کاربرد زبان، و امکان بیان کردن نسبتاً آسان خود، انگیزه‌ی بزرگی را برای یادگیری بیشترایجاد می‌کند و اشتیاق فراگیری زبان‌های متعدد دیگررا درشخص فراهم می‌سازد. شناخت زبان‌های زیاد خارجی دانش فرد را نسبت به جهان گسترده می‌کند وبه تفاهم، دوستی و همکاری با دیگر ملت‌ها کمك می‌کند.

عناصر اشاره شده در بالا برای چه کسانی کارکرد دارد؟ در این راستا به چه کسانی هدف یاد گرفتن زبان بین‌المللی را پیشنهاد کنیم؟

آموزش یک زبان دیگر به یادگیری زبان مادری کمك خواهد نمود

بیشترین موارد مثبت و قابل توجه این عوامل در کودکان است، برای آنهایی که اسپرانتو اولین زبان خارجی‌شان است کشف توانایی استفاده از زبان دیگر و تجربه‌های مثبت حاصل از آن در ارتباط با زبان غیر مادری، انگیزه‌ی بزرگی را برای آموزش زبان‌های خارجی دیگر نشان می‌دهد.

زبان ساده و منطقي مي‌تواند مانند مقدمه‌ی زبان نمونه عمل کند نزد آنهایی که سن بیشتری دارند، و قبلا مشکلات تسلط بر يك زبان خارجی را تجربه کرده‌اند. پس از موفقیت‌ها در آموزش اسپرانتو با آموختن ویژگی‌های جهانی ساختار زبان‌ها، با آزمون روش آموزش زبان و با داشتن تجربه‌های مثبت، آن‌ها اغلب به آموزش دیگر زبان‌های خارجی گرایش خواهند داشت.

تجربه‌های آموزش/پرورشی ثابت می‌کنند که پس از فراگیری اسپرانتو، بازدهی آموزش زبان‌های دیگر به صورت معناداری نزد زبان‌آموزان اسپرانتو بیشتر می‌شود. میزان آن با توجه به شباهت موجود بین زبان مادری و زبان بیگانه (پس از اسپرانتو) متفاوت است.

از دیدگاه زبان‌شناسی، اسپرانتو بیشتر برای ساختن پلی بین زبان‌هایی که از نظر ساختاری از هم دور هستند، مفید است.(مثلاً برای مجارستانی‌ها آموختن ایتالیایی)، همچنین از بین زبان‌های متعلق به همان خانواده زبانی (برای ایتالیایی‌ها آموختن زبان فرانسوی). با وجود این، در موارد ذکر شده‌ی اخیر در موفقیت‌های قابل دسترسی سریع فاکتورهای انگیزه و ارزش‌های قابل دریافت انسانی نیز مؤثر هستند.

آن کسانی مقصرند که راه کوتاه‌تر و آسان‌تر رسیدن به هدفی خوب را می‌دانند اما سکوت می‌کنند.

افرادی که می‌دانند راه درمان چیست و اکسیر موفقیت را می‌شناسند، چنانچه در بکار گیری آن سعی خود را نکنند، دچاراشتباهی مخاطره آمیز و به دور از هرگونه احساس مسئولیتی شده‌اند.★

خواننده‌ی گرامی، چنانچه با اسپرانتودانان دیگر شهرها یا کشورهای جهان در حال مکاتبه هستید، با ارسال یک شماره از فصلنامه‌ی پیام سبزاندیشان به ایشان از سویی زمینه‌ی آشنایی با فرهنگ و هنر غنی ایران را فراهم آورده‌اید و از سوی دیگر پیشرفت جنبش اسپرانتوی ایران را منعکس می‌سازید. امید است، چنانکه رسم تبادل کالاهای فرهنگی در جهان اسپرانتو است، دریافت هدیه‌ی مشابهی از سوی ایشان برای شما نیز به همان نسبت شادی‌آور باشد!

Eseoj
متون

کتاب اول اسپرانتو

م. پ. حبیب پور

در ۲٦ ژوئیه ۱۸۸۷ «کتاب اول»، کتاب افسانه‌ای دکتر اسپرانتو که انتشار آن سرآغاز تحقق عملی اندیشه‌ی ایجاد یك زبان بین‌المللی در جهان بود، با عنوان «زبان بین‌المللی» به زبان روسی در ورشو منتشر شد. این روز، روز پیدایش زبان اسپرانتو محسوب می‌شود. دکتر لودویك زامنهوف، خالق زبان اسپرانتو، در این کتاب کوچك زبان اسپرانتو را معرفی کرده و در پایان، خودآموز کامل این زبان را در چند صفحه ارائه کرده است. زامنهوف در این کتاب، خود را با نام «دکتر اسپرانتو» معرفی کرده است.

«کتاب اول» به سرعت به زبان های آلمانی، فرانسه، انگلیسی، لهستانی و دیگر زبان‌ها چاپ و منتشر شد. اینك با فرازهایی از مقدمه‌ی «کتاب اول» که از متن اصلی انتخاب شده است، آشنا شوید: «بروشور حاضر را وقتی خواننده به دست می‌گیرد، حتما در این فکر خواهد بود که باز کدام اتوپیای ناشدنی به وی پیشنهاد شده است. به این دلیل، قبل از هر چیز لازم می‌دانم از خواننده خواهش کنم این پیشداوری را کنار گذاشته و با اثر حاضر برخوردی جدی و منتقدانه داشته باشد.

من درباره‌ی این مطلب زیاد قلم‌فرسایی نخواهم کرد که وجود یك زبان بین المللی پذیرفته شده ازسوی همگان، که متضمن حفظ حقوق برابر برای همه‌ی توده که در عین حال منشعب و وابسته به هیچیك از زبان‌های موجود جهان نباشد، چه اهمیت بزرگی برای بشریت دارد.

چقدر وقت و چقدر تلاش صرف آموزش زبان‌های بیگانه می‌کنیم، با این حال وقتی پا به خارج از مرزهای زادوبوم خود می‌گذاریم، معمولا به‌خاطر آشنا نبودن کامل با زبان بیگانه دچار گرفتاری‌های گوناگونی در امر ایجاد ارتباط با دیگران می‌شویم.

چقدر وقت و چقدر تلاش و چه هزینه های گزافی صرف می‌شود تا مثلا یك اثر ادبی متعلق به یك ملت، در دسترس ملت های دیگر قرار گیرد و در نهایت هم، از طریق ترجمه‌ها، می‌توان فقط با میزان ناچیزی از ادبیات بیگانه آشنا شد. در صورتی که اگر زبانی بین‌المللی وجود داشته باشد، همه‌ی ترجمه‌ها می‌توانند از آن زبان انجام شوند و آثاری که جنبه‌ی بین‌المللی دارند، می‌توانند مستقیما به آن زبان تالیف شوند.

در این صورت است که «دیوارچین» حائل بین ادبیات ملل فروخواهد ریخت و هر ملت به ادبیات همه جهان به همان آسانی دسترسی خواهد داشت که به ادبیات خودی.

در چنین شرایطی ملت‌ها می‌توانند با خواست‌ها، ایده‌آل‌ها، اعتقادات، رسوم، طرز معیشت و بسیاری دستاوردهای همدیگر آشنا شده و این آشنایی آنان را به یکدیگر نزدیك‌تر کرده و در نهایت نیز آنان را به یک خانواده‌ی جهانی تبدیل کند.

«... گوناگونی زبان‌ها، منجر به بیگانگی ملت‌ها نسبت به هم و ایجاد خصومت متقابل بین آنان می‌شود...»

« ... عمده‌ترین مسائلی که باید در مورد زبان پیشنهادی خود حل می‌کردم، عبارت بودند از:

۱- این زبان باید بی‌نهایت آسان باشد تا به آسانی هم آموخته شود.

۲- باید ساختار آن طوری باشد که هر فراگیرنده بلافاصله بتواند از آن استفاده کند، و با دیگر ملت ها به واسطه ی این زبان ارتباط برقرار کند، صرفنظر از این که زبان مورد بحث در همان اوان مورد پذیرش جهان قرار بگیرد یا نه؟

۳- پیدا کردن راه‌هایی برای برطرف کردن بی‌علاقگی جهانیان، از راه استفاده‌ی هرچه سریع‌تر از زبان و گسترش آن در بین توده‌های مردم...»

«...مسأله اول را من به این شکل حل کردم:

الف - دستور زبان را تا حدی باورنکردنی ساده کردم و ضمن آن سعی کردم از یك سو روح زبان های زنده ی موجود دنیا در آن حفظ شود تا برای مردم نامأنوس نباشد و از سوی دیگر، سادگی بیش از حد آن به آن جا نینجامد که زبان از دقت و روانی لازم محروم شود. همه‌ی اصول دستور این زبان را به‌راحتی می‌توان در طول یك ساعت فراگرفت.

ب - من قواعدی برای واژه‌سازی ایجاد کردم که فراگیرنده را از حفظ واژگان زیاد بی‌نیاز کرده و موجب صرفه‌جویی عظیمی در وقت او شود. این قواعد نه فقط از غنای زبان نمی‌کاهد، برعکس به خاطر این که از یك واژه می‌توان واژگان و مفاهیم جدید بسیاری ساخت، آن را غنی‌تر از هر زبان زنده‌ی موجود در جهان می‌سازد. من توانستم این کار را با استفاده از پیشوندها و پسوندها انجام دهم. به کمك این پیشوندها و پسوندها هرکس می‌تواند از یك واژه، واژگان مختلف بسازد و مجبور به یادگیری واژگان بسیار

بروشور حاضر را وقتی خواننده به دست می‌گیرد، حتما در این فکر خواهد بود که باز کدام اتوپیای ناشدنی به وی پیشنهاد شده است. به این دلیل، قبل از هر چیز لازم می‌دانم از خواننده خواهش کنم این پیشداوری را کنار گذاشته و با اثر حاضر برخوردی جدی و منتقدانه داشته باشد.

نباشد. در عین حال برای راحتی کار به این پیشوندها و پسوندها معانی مستقل داده شده است. مثلا پیشوند mal معنای تباین یا نقطه مقابل دارد. بنابراین ما با داشتن واژه‌ی bona (خوب) می‌توانیم واژه‌ی متباین آن، یعنی

چقدر وقت و چقدر تلاش صرف آموزش زبان‌های بیگانه می‌کنیم، با این حال وقتی پا به خارج از مرزهای زادوبوم خود می‌گذاریم، معمولا به‌خاطر آشنا نبودن کامل با زبان بیگانه دچار گرفتاری‌های گوناگونی در امر ایجاد ارتباط با دیگران می‌شویم

(بد) را با استفاده از این پیشوند بسازیم، که می‌شود: malbona. و به این ترتیب یادگیری جداگانه‌ی واژه‌ی «بد» ضرورتی پیدا نمی‌کند. به همین گونه‌اند واژگانی مثل: alta (بلند)، malalta (پست)، bela (زیبا)، malbela (زشت).

۲ – پسوند in معنای جنس مؤنث دارد. بنابراین با داشتن واژه‌ی «برادر» frato، می‌توانیم مفهوم «خواهر» را به کمک این پسوند برسانیم: fratino(خواهر)، patro (پدر)، patrino (مادر).

۳ – پسوند il معنای ابزار، آلت، و وسیله را دارد: tranĉi(بریدن)، tranĉilo (چاقو)، tondi(قیچی کردن)، tondilo(قیچی) و ... .

۴ – همچنین من تصمیم گرفتم که همه واژگانی که جنبه‌ی بین‌المللی پیدا کرده‌اند و در بیشتر زبان‌های موجود مشترک هستند، به همان شکل در «زبان بین‌المللی» گنجانده شوند از این قبیل‌اند:

واژگانی مثل لوکوموتیو، تلفن، تلگراف، رداکسیون، سنتز، فرم، فیگور، واگن، کمدی، دکور، تأتر و ... این کار نیز فراگیری زبان بین‌المللی را تا حد بسیار زیادی آسان‌تر می‌کند ...»

دکتر زامنهوف در ادامه‌ی بحثِ خود به مسائل دیگر می‌پردازد و مثال های دیگری درباره‌ی ساختار زبان اسپرانتو می‌آورد و نکات دیگری را توضیح می‌دهد. در شماره‌ی آینده باز هم در این باره صحبت خواهیم داشت و بیشتر به مسائل فنی زبان اسپرانتو و تحلیل آن خواهیم پرداخت.★



Instruado
آموزش



آموزش اسپرانتو

تهیه و تنظیم : گروه آموزشی سبزاندیشان

قواعد نقطه‌گذاری

برای تقسیم و جداسازی اجزا یا بخش های جمله و برای تسهیل در خواندن جمله‌ها و درک مطلب علائم مختلف نقطه‌گذاری بکار می‌رود.
علائم نقطه‌گذاری عبارتند از:

نقطه	.	punkto
کاما، ویرگول	,	komo
کاما-نقطه	;	punktokomo
دو نقطه	:	dupunkto
علامت تعجب	!	krisigno
علامت سوال	?	demandosigno
سه نقطه	…	tripunkto
خط وقفه	_	haltostreko
خط فاصله	-	dividstreko
نقل قول	” “	citiloj
کروشه	[ ]	krampoj
ستاره	*	steleto aŭ asterisko
آپستروف	‘	apostrofo

نقطه:

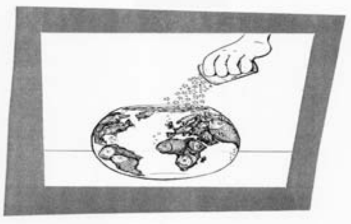
نقطه در پایان جمله به کار می‌رود:
Pluvas. Mi ne povas eliri, ĉar mi ne havas pluvombrelon.
نقطه پس از اختصارات نیز به کار می‌رود:
t.e. (tio estas); vd. (vidu); k.t.p. aŭ ktp. (kaj tiel plu); ekz. (ekzemple)
اما در موارد زیر نقطه به کار نمی‌رود:
الف) اگر آخرین حرف حفظ شده باشد:
E-o aŭ Esp-o (Esperanto); N-ro (numero); D-ro(doktoro); S-ro(sinjoro); S-ano (samideano)
ب) اگر اختصار مورد نظر در صحبت نیز بکار رود:
UEA, ICK, LKK, IJK, ILEI, IREJO
نکته: اختصار k (kaj) را بسیاری بدون نقطه بکار می‌برند.
نکته: در ریاضی، انگلیسی‌زبان‌ها از نقطه برای جداکردن قسمت اعشاری از قسمت صحیح استفاده می‌کنند در حالی‌که اروپایی‌ها به جای آن کاما را به کار می‌برند.
از آنجا که نقطه در عملیات محاسباتی به‌عنوان علامت ضرب نیز بکار می‌رود بهتر است برای جداسازی اعداد بزرگ در گروه های 3 یا 6 رقمی از فاصله خالی استفاده شود. مثلاً:
125 250 416,75 = cent dudek kvin milionoj ducent kvindek mil kvarcent dekses kaj sepdek kvin centonoj

کاما:

کاما در موارد زیر به کار می‌رود:
پس از کلمات خطاب: Dio, helpu min!
خطاب میان جمله بین دو کاما قرار می‌گیرد:
Venu, kara, tien ĉi.
نکته: اگر پس از ho و he اسم منادا یا کلمه ندای دیگری قرار بگیرد، از کاما استفاده نمی‌شود:
Ho Dio! He vi! Ho ve!
قبل و بعد از شبه‌جمله:
Parizo, la urbo de la lumo, estis malluma ĉi-nokte.
قبل از بیان نامی که به‌عنوان هم‌عرض قسمت قبلی بکار می‌رود: Lian kvaran filon,Petron.
قبل از اعلام نام حقیقی کاما استفاده نمی‌شود:
La lingvo Esperanto.
و قبل از بیان ضمنی نام: la nomo Karlo.
برای جدا کردن اجزای همگون جمله که با حرف ربط به یکدیگر مربوط نشده باشند:
Petro, Paŭlo kaj Karlo estas amikoj. Mi aĉetis plumon, paperon kaj inkon. Ŝi estas juna, bela, afabla. Parolu forte, kuraĝe kaj elegante.
نکته: چنانچه چند صفت بدون واسطه به یک اسم اشاره کنند با کاما از یکدیگر جدا می‌شوند:
Juna, bela, afabla virino.
اما چنانچه صفت اول هم به صفت دوم و هم به اسم مربوط شود و نتیجه یک ترکیب مشترک باشد آنگاه از کاما استفاده نمی‌شود:
Granda Latina poeto; kia terura afero!; belega verda kampo.
نکته: بین اجزای همگون جمله که با حروف ربط kaj, nek, aŭ, sed به یکدیگر مرتبط شده باشند کاما قرار نمی‌گیرد:
Nek vi nek mi; dekstren aŭ maldekstren; homo malforta sed sana.
پس از قیود وصفی چنانچه در ابتدا قرار بگیرند:
Trovinte pomon, mi ĝin manĝis.
همچنین اغلب پس از متمم‌های غیروصفی بویژه چنانچه طولانی باشند:
Post multaj klopodoj, li fine sukcesis realigi siajn planojn.
پس از قیودی که ارتباط آنها با مسند تنگاتنگ نیست:
Fakte, tio estas malebla; kompreneble, mi ne povas kontraŭdiri; tio estas kompreneble, nur ŝerco.
پس از مسندهای متممی که در ابتدا بیایند:
Plenplena de homoj, la salono havis sufokan aeron.
اغلب قبل از کلمات وصفی، هنگامی که چندین مکمل داشته باشند، چنانچه در میان جمله قرار بگیرند آنها را بین دو کاما قرار می‌دهیم:
La kastelon, forbruligitan de la turkoj en la jaro 1534, oni rekonstruis en 1688.

Medioprotektado
محیط زیست

محیط سبز



نیره ابراهیم‌پور

انسان تنها موجودی است که دارای قوه‌ی تعقل و تفکر است؛ و همچنین موجودی است که مخیر به انتخاب است. انسان بر خلاف سایر جانداران می تواند محیط زندگی خود را تغییر داده و شیوه‌های جدیدی برای زندگی کردن ابداع کند . همین ویژگی‌های انسان، سبب دخالت فراوان بشر در محیط زیست شده است.

رشد سرسام آور جمعیت، نیاز بشر به رفع نیازهای خویش و افزایش امکان دخالت بشر در طبیعت، دست به دست هم داده و محیط را به سر حد آسیب پذیری رسانده است. این تهدید و نگرانی در مورد کشورهای در حال توسعه جدی‌تر است و برای دفع این تهدیدات و خطرات، جوامع بشری مجبورند به فردا بیندیشند؛ چرا که تنها يك زمین وجود دارد و ما برای بقای خویش ناگریز از مراقبت از آن هستیم.

از این رو، تصمیم داریم که در این مجله هر بار بخشی را هر چند کوتاه، به محیط زیستِ اطرافمان اختصاص دهیم؛ و به بررسی انواع آلودگی‌های زیست محیطی و راه‌های پیشگیری از آن بپردازیم.

ویژگی‌های گردشگری کوهستانی و جایگاه آن

سیر و سیاحت، استفاده منطقی از اوقات فراغت بویژه تفریح در هوای آزادِ محیطِ طبیعی است . تفریحی که در سلامت روح و روان انسان نقش بسیار مهمی دارد. گردشگری به طور کلی یکی از عناصر مهم در ترکیب اقتصادی و فرهنگی کشورها محسوب می‌گردد.

گردشگری در معنی وسیع و مدرن عبارت است از احتیاج روز افزون انسان‌ها به استراحت، تغییر آب و هوا و عشق و علاقه به زیبایی‌های طبیعت. در مورد گردشگری و نوع مهم آن، یعنی گردشگری کوهستانی در ایران، باید گفت که گرچه کشور ایران در کمربند خشك دنیا قرار گرفته است، اما نعمت بزرگی در مقابل آن وجود دارد.

وجود کوهستان‌های وسیع در این کشور، که قسمت بزرگی از وسعت کشورمان را تنوع آب و هوایی بخشیده است و آن را از سایر کشورهای موجود در این خطِ کمربندی متمایز کرده است .

گردشگری تفریحی، درمانی، ورزشی و گشت و گذار در مناطق بکر طبیعی، از جمله موارد و اشکال مختلف گردشگری کوهستانی محسوب می شود .

پیامدهای منفی گردشگری در مناطق کوهستانی

علی‌رغم نیاز و اهمیت توسعه گردشگری کوهستانی، متاسفانه حضور انسان در این مناطق با عث بروز پیامدهای منفی در اکوسیستم شده که با تمهیدات و برنامه ریزی‌های اصولی بایستی دامنه و اثرات آن را کاهش داد. از جمله‌ی این پیامدهای سوء به طور نمونه می‌توان موارد زیر را ذکر کرد:

۱ . مزاحمت کوهنوردان برای پرندگان و سایر جانداران ساکن در کوهستان ۲ . خسارت کوهنوردان و سوارکاران به پوشش گیاهی در کوهستان ۳ . خسارت به اکوسیستم های بیابانی و کوهستانی بوسیله وسایل نقلیه و از همه مهمتر؛ ۴ . آلودگی محیط های کوهستانی به علت بی‌مبالاتی و فقر فرهنگی، بوسیله‌ی آلاینده‌های شخصی از قبیل مواد زاید حاصل از انواع خوراکی‌ها. تاریخ حافظه‌ی نسلی است که آن را ساخته است، بنابر این آثار سعد و نحس در هر حال به گذشتگانی که آن را بوجود آورده اند بر می گردد.

آن چه در حال حاضر داریم، اعم از آب و خاك و ویژگی های ملی ثمره‌ی گذشته و یقینا آن چه به نسل آینده خواهد رسید ثمره‌ی حال است . نسل آتی همه‌ی آن چه را که به دستش خواهد رسید، تجزیه و تحلیل خواهد کرد، پس از طبقه بندی و بررسی داده‌ها به نتایجی دست خواهد یافت و سپس بر میزان لیاقت و شایستگی نسل قبل از خود به داوری خواهد نشست.

در حقیقت، مقوله‌ی محیط زیست و حفاظت از آن، مقوله‌ایست که مخاطبان آن همگان و عموم مردم هستند. زیرا عموم مردم اعم از تحصیل کرده و بی‌سواد، متخصص و غیر متخصص، شهری و روستایی، مرد و زن، پیر و جوان ، به طور مستقیم و غیر مستقیم، از منابع طبیعی و محیط زیست بهره می‌برند و به تبع آن از تخریب محیط زیست رنج برده و زیان می‌بینند. همگی ما از آلودگی هوا رنج می بریم، آلودگی آب‌ها سلامت تمام انسان ها را تهدید می‌کند و آلودگی صوتی جسم و روح همه مردم را می‌آزارد. بنابراین، برای داشتن محیط زیستی عاری از انواع آلودگی‌ها، نیاز به مشارکت تمامی مردم است؛ و در واقع، حفاظت از محیط زیست تنها در صورتی امکان پذیر است که، تمامی مردم در آن مشارکتی خردمندانه داشته باشند.★

وضعیت جنگل‌های استوایی یا ریه‌های کره‌ی زمین

جنگل‌های استوایی که تقریباً در تمامی طول سال از باران فراوان برخوردار است، به سبب اکسیژن‌سازی بسیار زیادِ خود، در حکم ریه‌ها یا شُش‌های کره‌ی زمین می‌باشد. حال ببینیم که مهم‌ترین عضو تنفسی‌مان در چه وضعیتی قرار دارد:

در گذشته، جنگل‌های استوایی۱۴ درصد از سطح خشکی‌های کره‌ی زمین را می‌پوشاندند، ولی در حال حاضر، به سبب دخالت‌های انسان در سازوکارهای سپهر زیستی (Biosfero) زمین، به ۶ درصد تقلیل پیدا کرده است. بر اساس برآوردهای دانشمندان، از این مقدار نیز، پس از گذشت ۴۰ سال آینده، چیزی برجای نخواهد ماند.

در هر ثانیه حدود۶۰۷ متر مربع از جنگل‌های استوایی نابود می‌گردد که این امر دارای پیامدهای جبران نشدنی هم برای کشورهای صنعتی و هم برای کشورهای در حال توسعه است.

علت نابودی این جنگل‌های گران‌بها، این است که قیمت زمین آن، از نظر دولت‌های کوتاه‌بین، شرکت‌های چندملیتی صنایع چوب و صاحبان زمین، برابر است با ارزش چوبی که در آن وجود دارد.

در پی روند تخریبی این جنگل‌ها، تقریباً نیمی از انواع گوناگون گیاهان، جانوران و ریزسازواره‌ها (Mikroorganismoj)، در طول ۲۵سال آینده از میان خواهند رفت و یا متحمل تهدیدهای جدی خواهد شد.

در جنگل‌های استوایی حدود ۳۰۰۰ نوع میوه‌ی گوناگون وجود دارد که تنها ۲۰۰ نوع از آن در دنیای غرب مورد استفاده است، و خودِ ساکنین این جنگل‌ها تقریباً از ۲۰۰۰ نوع آن بهره‌مند هستند.

برگرفته از: http://www.rain-tree.com/facts.htm

Dokumentoj
اسناد

متن کامل سخنرانیِ تاریخیِ دکتر زامِنهوف، مبدع زبان اسپرانتو، در اولین کنگره‌ی جهانیِ

ترجمه: احمدرضا ممدوحی

نخستین کنگره‌ی جهانی اسپرانتو که در شهر بولُنْی ـ سور ـ مِرِ فرانسه، از ۵ تا ۱۳ ماه آگوست سال ۱۹۰۵ برگزار شد، دارای اهمیتی تاریخی است. در این کنگره‌ی بین‌المللی که در آن ۶۸۸ نفر از کشورهای گوناگون جهان، با زبان‌های مادری متفاوت بسیار زیادی شرکت داشتند، هیچ مترجمی وجود نداشت و تمامی شرکت‌کنندگان تنها به زبان اسپرانتو صحبت می‌کردند. در این کنگره دکتر زامنهوف یکی از سخنرانی‌های تاریخی خود را ایراد نموده است که از نقطه‌نظرهای گوناگونی حائز اهمیت می‌باشد. به عنوان مثال، با مطالعه‌ی متن این سخنرانی به‌وضوح می‌توان مشاهده کرد که مشکلات مربوط به تعدد زبان‌ها و مسئله‌ی زبان بین‌المللی هم‌چنان پابرجاست و در راه برطرف‌سازی آن هنوز اقدامی در مقیاس وسیع و جهانی انجام نشده است. همچنین زامنهوف به‌خوبی به این نکته‌ی بسیار مهم اشاره می‌نماید که ـ مثلاً در دنیای سیاست ـ هنگامی که دو فرد می‌بایست به زبان ملی یا مادری یکی از آن دو – و یا حتی زبان ملی فردی سوم ـ صحبت نمایند، تبعیض زبانی در واقع شروع شده است و مسلماً فردی که مجبور به استفاده از زبان دیگری شده، به هیچ‌وجه نمی‌تواند با مخاطب خود با مهارت زبانی او روبرو گردد و خواه‌ناخواه در موضع پایین‌تری قرار می‌گیرد و قادر به بیان و دفاع درخور از نقطه‌نظرهای خود نمی‌باشد. این سخنرانی نشانگر ابعادی از شخصیت زامنهوف نیز می‌باشد: در این‌جا آشکارا می‌توان نحوه‌ی برخورد وی را با دوستداران و حامیان ایده و زبان‌اش و حتی با رقیب‌اش، شله‌یر، مشاهده نمود و دید که در هر مورد کمال قدردانی و تشکر و عدالت را نسبت به ایشان ادا نموده است.

هرچند این سخنرانی حدود یك قرن پیش ایراد شده است ولی مطالب آن همچنان به‌هنگام است و برای تمامی کسانی که به‌نحوی با مسئله‌ی زبان روبرو هستند، از سیاستمداران بلندپایه گرفته تا ادبا، شعرا، نویسندگان و جهانگردها تا مردم عادی که تنها از طریق استفاده از وسایل ارتباط جمعی با مسئله‌ی زبان روبرو هستند، حاوی نکات بسیار مهم و تکان‌دهنده‌ای می‌باشد.

> **هرچند این سخنرانی حدود یك قرن پیش ایراد شده است ولي مطالب آن همچنان به هنگام است و براي تمامي کسانی که به‌نحوی با مسئله‌ی زبان روبرو هستند، ... حاوی نکات بسیار مهم و تکان‌دهنده‌ای می‌باشد.**

خانم‌ها و آقایان محترم!

سلام من بر شما، هم‌اندیشانِ گرامی، برادران و خواهران خانواده‌ی بزرگ جهانی انسان که از کشورهای دور و نزدیك، از گوناگون‌ترین مناطق جهان آمده‌اید تا به‌خاطر نام ایده‌ای سترگ که تمامی ما را متحد می‌سازد، دست یك‌دیگر را برادرانه و متقابلاً بفشاریم. و سلام من بر تو، ای کشور فرانسه و تو ای شهر بولُنْی ـ سور ـ مِر که خود را با مهربانی و مهمان‌دوستی به کنگره‌ی ما ارزانی داشته‌ای. من همچنین تشکر قلبی‌ام را نثار اشخاص و مؤسساتی در پاریس می‌نمایم که در هنگام گذار من از میان این شهر باشکوه، به نام و نشان من، اشتیاق خود را نسبت به اسپرانتو بیان نمودند؛ یعنی آقای وزیر آموزش عمومی، هیئت رئیسه‌ی شهر پاریس، اتحادیه‌ی آموزش فرانسه و بسیاری از اشخاص برجسته‌ی دیگر..

این روز، برای ما روز مقدسی است. گردهمائی ما متواضعانه است؛ دنیای خارج درباره‌ی آن چیز زیادی نمی‌داند، و سخنان بیان شده در نشست ما، به‌وسیله‌ی تلگراف به سوی شهرها و شهرك‌های جهان، به پرواز درنمی‌آید؛ در اینجا فرمان‌داران و وزرا برای تغییر دادن برگ سیاسی جهان گردهم نیامده‌اند؛ خبری از درخشش لباس‌های مجلل، مدال‌های بی‌شمار و پرشکوه نیست؛ توپ‌ها در اطراف بنای محقری که ما در آنیم، به غرش درنمی‌آید؛ اما در میان این سالن، اصواتی مرموز، صداهایی بسیار کوتاه در پرواز است که به گوش شنیده نمی‌شود ولی برای هر جانِ حساسی، قابل درك است: این اصوات، نداهای پدیده‌ای جدید و بزرگ است، که هم‌اکنون در حال زاده‌شدن می‌باشد. در میان فضا، اشباحی مرموز در پرواز است؛ چشم‌ها قادر به دیدن آن نیست، ولی جان‌ها آن‌را احساس می‌نماید؛ این‌ها، تصوراتی است از زمان آینده، زمانی کاملاً نو. این اشباح، به درون جهان به پرواز درخواهد آمد، کالبد خواهد یافت و قدرتمند خواهد گشت، و فرزندان و نوادگان ما، آن را خواهند دید، آن‌را احساس خواهند کرد و از آن بهره‌مند خواهند گشت.

در دورترین اعصارِ باستان که دیگر مدتهاست از خاطر

> **امروز در میان دیوارهای شهر مهمان‌نواز بولُنْی، فرانسوی‌ها با انگلیسي‌ها، یا روس‌ها با لهستانی‌ها گردهم نیامده‌اند، بلکه این انسان‌ها هستند که گرد انسان‌ها جمع گشته‌اند.**

بشریت زدوده شده است و درباره‌ی آن هیچ تاریخی، حتی کوچکترین سندی را برای ما حفظ نکرده است، خانواده‌ی بشری از هم فروپاشید و اعضای آن، از درك یکدیگر باز ایستادند. برادرانی که همگی طبق یك نمونه خلق شده بودند، برادرانی که دارای کالبدی یکسان بودند، و از روحی برابر، توانایی‌هایی همسان، ایده‌آل‌هایی همگون، و خدایی برابر در قلوبشان بهره‌مند بودند، برادرانی که می‌بایست با همدیگر همیاری می‌نمودند، و با هم برای خوشبختی و عظمت خانواده‌ی بشری خود زحمت می‌کشیدند ـ به‌کلی برای یك‌دیگر بیگانه شدند و ظاهراً برای ابد به گروه‌های کوچك دشمن تقسیم گشتند، و در بین آنها جنگی جاودانه آغاز گشت. در طول هزاران سال، در تمامی طول زمانی که بشریت به‌خاطر دارد، این برادران

برای همیشه در بین خود، فقط در حال درگیری بوده اند و هرگونه تفاهم متقابلی بین آنان، مطلقاً نـاممکن بوده است. پیامبران و شعرا، در رؤیای زمانی بسیار دور و مه آلود بودند که در آن انسان‌ها دوباره شروع به درک یک‌دیگر نمایند، و مجدداً در يك خانواده به هم‌دیگر بپیوندند. اما، این تنها يك رؤیا باقی مانده است. درباره‌ی این اتحاد مجدد، همانند تخيلي شيرين صحبت شده است ولي هيچكس آنرا جدی تلقی نکرده و هيچتن آنرا باور نکرده است.

و اکنون برای اولین بار، این رؤیای هزاران ساله، شروع به تحقق یافتن می‌کند. درشهری کوچك در ساحل دریای فرانسه، انسان‌هایی از متفاوت‌ترین کشورها و ملت‌ها گردهم آمده‌اند؛ دیدار آن‌ها ملاقاتی کرولال گونه نیست، بلکه آن‌ها یک‌دیگر را درك می‌نمایند، آن‌ها همانند برادران با یکدیگر به صحبت می‌پردازند، بسان اعضای يك ملت. غالباً اشخاصی از ملل گوناگون گردهم آمده و به درک یکدیگر نائل می‌آیند ولی چه تفاوت آشکاری است بین تفاهم متقابل ایشان و ما. در آن‌جا، تنها بخش بسیار کوچکی از گردهم‌آمدگان که امکان تخصیص مقدار بسیار زیادی وقت و مقدار بسیار زیادی پول برای فراگیری زبان‌های بیگانه داشته‌اند به تفاهم متقابل دست می‌یابند، و دیگران همگی تنها با تن خود و جسماً در این گردهمایی ها شرکت می‌جویند، نه با سر خویش و روحاً؛ ولی در همایش ما، تمامی شرکت‌کنندگان قادر به برقراری تفاهم متقابل می‌باشند، هر کسی که مایل به درك ما باشد، به‌سادگی می‌تواند ما را درك نماید و نه فقر و نه کمبود وقت، گوش‌های کسی را به روی سخنان ما نمی‌بندد. در آن‌جا، تفاهم متقابل با راهی غیرطبیعي، مزاحمت‌زا و غیرعادلانه قابل‌حصول است، چراکه در آن‌جا عضو يك ملت، در برابر عضوی از ملتی دیگر که زبان او را باید صحبت کند، تحقیر می‌شود و از زبان خود شرم دارد، به لکنت می‌افتد و سرخ می‌گردد، و خود را در مقابل مخاطبش ناراحت احساس می‌نماید، در حالی که مخاطب او، خویشتن را قوی و مغرور احساس می‌کند؛ در همایش ما، ملل قوی و ضعیف، ممتاز و غیرممتاز وجود ندارد، هیچ کس تحقیر

(با برپایی این کنگره‌ی بین‌المللي که تنها زبان آن، زبان بی‌طرفِ اسپرانتو است:) ما به دنیا نشان خواهیم داد که تفاهم متقابل مابین افرادی از ملل گوناگون، به‌خوبی تمام قابل‌دستیابی است، و این‌که برای این منظور اصلاً ضرورتی ندارد که يك ملت تحقیر گردد، یا ملتی دیگر را ببلعد، این‌که دیوارهای موجود بین مردمان، به هیچ وجه چیزی الزامی و جاودانه نیست...نوادگان ما حتي قادر نخواهند بود که باور کنند قبلاً طور دیگری بوده است، اینکه انسان‌ها، سلاطین جهان، در طولِ مدتی مدید از درک یک‌دیگر ناتوان بوده‌اند.

نمی‌شود، هیچ کس خود را ناراحت نمی‌یابد، ما همگي بر بنیادی بی‌طرف برایستاده‌ایم، ما همگی دارای حقوقی کاملاً برابر هستیم؛ ما همگی خود را بسان اعضای يك ملت، همانند اعضای يك خانواده احساس می‌کنیم و برای اولین بار در تاریخ بشریت، ما اعضای متفاوت‌ترین مردم جهان، در کنار یک‌دیگر ایستاده‌ایم، نه مانند بیگانگان، نه مثل رقبا، بل بسان برادرانی که بدون تحمیل زبان خود بر یک‌دیگر، به درک متقابل هم‌دیگر نائل آمده، به‌خاطر ظلمتي که آنان را تقسیم کرده است، سوءظنی به هم‌دیگر ندارند، به یکدیگر عشق می‌ورزند، و دست‌های هم‌دیگر را می‌فشارند، نه منافقانه، مثل عضوی از ملتی دیگر، دست عضوی از ملت دیگر را، که صمیمانه همانند انسانی، دست انسانی دیگر را.

ما باید به‌خوبی از اهمیت این روز آگاه باشیم، زیرا امروز در میان دیوارهای مهمان‌نواز شهر بولنی، فرانسوی‌ها با انگلیسی‌ها، یا روس‌ها با لهستانی ها گردهم نیامده‌اند، بلکه این انسان‌ها هستند که گرد انسان ها جمع گشته‌اند. مبارك باد این روز، و معظم و باشکوه باد پیامدهای آن.

پس از هزاره‌های بسیار زیادِ کر و لالي متقابل و درگیری، اکنون در شهر بولنی ـ سور ـ مر، در حقیقت تفاهم و برادری متقابل ملل گوناگون بشریت، در مقیاس بزرگ، شروع می‌شود.

ما امروز گردهم آمده‌ایم تا به یاری واقعیت هایی غیرقابل‌انکار، به جهان چیزی را نشان بدهیم که تاکنون نخواسته است آن‌را باور نماید. ما به دنیا نشان خواهیم داد که تفاهم متقابل مابین افرادی از ملل گوناگون، به‌خوبی تمام قابل‌دستیابي است، و این‌که برای این منظور اصلاً ضرورتی ندارد که يك ملت تحقیر گردد، یا ملتی دیگر را ببلعد، این‌که دیوارهای موجود بین مردمان، به هیچ وجه چیزی الزامی و جاودانه نیست، این‌که تفاهم متقابل بین خلایقی همنوع، رؤیایی تخیلی نیست، بلکه پدیدارگشتنی است کاملاً طبیعی که به‌خاطر اوضاع تأسف‌بار و شرم‌آور، تنها به مدت بسیار طویلی به تأخیر افتاده است، ولی زود یا دیر حتماً می‌بایست درمی‌رسید و اکنون بالاخره به‌دست‌آمده است. در حالِ حاضر، هنوز با ترس گام برمی‌دارد ولی هنگامی‌که به راه افتاد، دیگر متوقف نخواهد شد. به‌زودی، چنان با قدرت حکومت خود را آغاز خواهد نمود که نوادگان ما حتي قادر نخواهند بود که باور کنند قبلاً طور دیگری بوده است، اینکه انسان‌ها، سلاطین جهان، مدتی مدید از درک یک‌دیگرناتوان بوده‌اند.

هر کسي که می‌گوید زبان ابداعی و بی‌طرف غیرممکن است، به‌سوی ما بیاید و او ایمان خواهد آورد. هر فردی که می‌گوید ارگان های صوتیِ مردم جهان متفاوت است و هر کسی زبان ابداعی را به گونه‌ای دیگر تلفظ می‌کند و استفاده‌کنندگان از چنین زبانی نمی‌توانند هم‌دیگر را درك نمایند، به‌سوی ما بیاید و اگر انسانی امین است، و قصد آن ندارد که آگاهانه دروغ بگوید، اقرار خواهد نمود که در اشتباه بوده است. او باید در روزهای آینده، در خیابانهای بولنی ـ سورمِر قدم بزند، او باید ببیند که نمایندگان ملل گوناگون چقدر خوب یک‌دیگر را درک می‌نمایند، او از اسپرانتودانانی که با آن‌ها روبرو می‌شود بپرسد که آن‌ها چقدر وقت و یا هزینه برای فراگیری این زبان اختصاص داده‌اند و آن‌را با مخارج هنگفتی که آموزش هر زبان طبیعی احتیاج دارد مقایسه کند و اگر او انسانی صادق است، برود و در سراسر جهان این را با صدایی بلند همواره تکرار نماید که: "بله، زبان ابداعی کاملاً ممکن است و تفاهم متقابل انسان‌ها، به‌وسیله‌ی زبانی ابداعی و بی‌طرف، نه تنها کاملاً میسر است بلکه حتی بسیار بسیار آسان می‌باشد." این حقیقت دارد که بسیاری از ما، هنوز زبان‌مان را خوب فرانگرفته‌ایم، و به‌جای این‌که آن‌را روان صحبت کنیم، با لکنت بدان تکلم می‌کنیم، ولی با مقایسه کردنِ لکنت این عده با صحبت روان افرادی دیگر، هر ناظر باشعوری، به‌راحتی ملاحظه خواهد کرد که علت این لکنت زبان، در خود زبان نهفته

نیست بلکه تنها در تمرین ناکافي اشخاص مذکور می‌باشد.

پس از هزاره‌های بسیار زیاد کرولالی متقابل و درگیری، اکنون در بولنی ـ سور ـ مر، در حقیقت تفاهم و برادری متقابل ملل گوناگون بشریت، در مقیاس بزرگ، شروع می‌شود؛ و هنگامی‌که شروع شد دیگر متوقف نخواهد گشت، بلکه همیشه قوی و قوی‌تر به پیش خواهد رفت تا آخرین سایه‌های این ظلمت جاودانه، براي همیشه محو گردد. روزهای کنوني در بولنی‌سورمر، از اهمیت بسزایی برخوردار است و مبارك باد این ایام!

در این نخستین کنگره‌ی اسپرانتودان‌ها، لازم است چند کلمه‌ای راجع‌به مبارزیني که نهضت ما تاکنون داشته است، صحبت شود. اما پیش از این‌که راجع‌به مبارزینی که به‌خصوص اسپرانتودان هستند صحبت کنم، وظیفه‌ی خود می‌دانم که در ابتدا چند کلمه‌ای درباره‌ي انساني که داراي شایستگي‌هاي بزرگی در نهضت ما است، صحبت نمایم. انسانی که متأسفانه، اسپرانتودانان اغلب با او ناعادلانه برخورد می‌کنند، تنها به این خاطر که او هر چند کارهای بسیار زیادی برای ایده‌ی زبان بین‌المللی در کل انجام داده است، ولی با وجود این، به دوست‌داران آن شکلِ به‌خصوص زبانی، که ما برای آن در حال مبارزه‌ایم، تعلق ندارد. من راجع به آقای محترم، مارتین شله‌یر، مؤلف زبان ولاپوک صحبت می‌کنم. شکل زبانی که این مرد کهن‌سال محترم برای به‌وجود آوردن آن کار کرد، غیرعملی از آب درآمد؛ راهی که او انتخاب کرد، معلوم شد خوب نیست؛ ایده‌ای که او برای آن دست به مبارزه زد، به زودی سقوط کرد و با سقوط خود، ضرر بزرگی را

در جایی‌که از يك زبان ملی، مانند انگلیسی، براي مراودات و همایش‌های بین‌المللی استفاده می‌شود:) "در آن‌جا، تنها بخش بسیار کوچکی از گردهم‌آمدگان که امکان تخصیص مقدار بسیار زیادی وقت و مقدار بسیار زیادی پول براي فراگیری زبان‌های بیگانه داشته‌اند به تفاهم متقابل دست می‌یابند... در آن‌جا عضو يك ملت، در برابر عضوی از ملتی دیگر که زبان او را باید صحبت کند، تحقیر می‌شود و از زبان خود شرم دارد، به لکنت می‌افتد و رنگ‌اش سرخ می‌گردد، و خود را در مقابل مخاطبش ناراحت احساس می‌نماید، در حالی که مخاطب او، خویشتن را قوی و مغرور احساس می‌کند."

برای ایده‌ی ما در کل و به‌ویژه برای آن شکلِ به‌خصوص این ایده که ما به‌خاطر آن در مبارزه‌ایم، با خود به همراه آورد. اما ما نمی‌بایست از عدالت عدول کنیم، هر انسانی را باید طبق کارهایی که انجام داده است ارزشیابی کنیم، نه براساس پیروزی یا شکست او. و کارها و شایستگی‌های آقای شله‌یر، بسیار عظیم بوده است. او در طول سالیان متمادی، با اشتیاقی فراوان برای ایده‌ی زبان بین‌المللی کار کرد؛ در حالی‌که بسیاری از اشخاص، تنها طرح‌هایی نظری را ارائه می‌نمودند، وی اولین شخصی بود که شکیبائی این را داشت تا زبانی کامل را از ابتدا تا انتها به‌وجود آورد (هرچند در آن زمان اسپرانتو آماده گشته بود، ولی هنوز منتشر نشده بود)، و اگر این زبان عملی از آب درنیامد، این دیگر تقصیر او نیست. در تمامی جهان، وی نخستین کسی است که با کوششی خستگی‌ناپذیر، برای ایده‌ی زبان بی‌طرف، ایجاد علاقه نمود و اگر این کار او سقوط کرده و برای مدتی مدید جهان را برای هرگونه زبان ابداعی سرد نموده است، این هم تقصیر وی نیست. نیت او انجام کار خوب و عظیمی بود، و در راه عملی ساختن آن بسیار زیاد و مشتاقانه کار کرد و ما می‌بایست او را برطبق اراده و کارش ارزش‌یابی نمائیم نه برطبق موفقیت‌اش. چنانچه زماني ایده‌ی زبان جهانی، در دنیا پیروز گردد ـ هیچ فرق نمی‌کند، چه تحت شکل اسپرانتو، چه زبانی دیگر ـ نام شله‌یر برای همیشه پرافتخارترین جا را در تاریخ ایده‌ی ما اشغال خواهد نمود، و این نام را دنیا هرگز فراموش نخواهد کرد. من امیدوارم بیان‌گر عقیده‌ی تمامی اسپرانتودانان در این کنگره‌مان باشم، در این هنگام که می‌گویم: "ما تشکر قلبی خود را به آقای شله‌یر، اولین و باانرژی‌ترین پیشتاز ایده‌ی زبان بی‌طرف و بین‌المللی، ابراز می‌نمائیم."

(در جایی که از يك زبان بي‌طرف بین‌المللی، مانند اسپرانتو، برای مراودات و همایش‌های بین‌المللی، مثل نخستین کنگره‌ی جهانی اسپرانتو، استفاده می‌شود:) "تمامي شرکت‌کنندگان قادر به برقراری تفاهم متقابل می‌باشند، هر کسی که مایل به درك ما باشد، به‌سادگي می‌تواند ما را درك نماید و نه فقر و نه کمبود وقت، گوش‌های کسي را به روی سخنان ما نمی‌بندد... در همایش ما، ملل قوی و ضعیف، ممتاز و غیرممتاز وجود ندارد، هیچ کس تحقیر نمی‌شود، هیچ کس خود را ناراحت نمی‌یابد."

حال، به کوششگرانی می‌پردازم که به‌خصوص اسپرانتودان هستند. هنوز زمان آن فرانرسیده است که تاریخ رسمی نهضت ما نگاشته شود و من از آن هراس دارم که در موقع ارزیابی مقایسه‌ای شایستگی‌های مبارزین مختلف، بی‌عدالتی‌ای در حق کسي، روا دارم. به‌این دلیل، از ایشان به‌طور جداگانه نام نمی‌برم بلکه تشکر قلبی خود را برای کار متمادی‌شان، به همگی آن‌ها با هم، به نام تمامی دوستداران اسپرانتو، ابراز می‌نمایم. هجده سال از زمانی که اسپرانتو در جهان پدیدار گشته است، می‌گذرد. این هجده سال، سالهای آسانی نبوده است. هم اکنون، در مقابل خویش تعداد بیشماری از دوست‌داران صمیمی اسپرانتو را می‌بینم که تقریباً نماینده‌ی تمامی کشورهای این کره‌ی خاکی هستند، نماینده‌ی تمامی ملل جهان از هر شأن و مرتبه و طبقه. اکنون ادبیات ما، ادبیاتی بسیار بزرگ است، مجلات ما بسیار پُرشمار است، و در تمامی دنیا ما دارای گروه‌ها و باشگاه‌های اسپرانتو هستیم و برای هیچ انسان با فرهنگی در جهان، نام نهضت ما، اکنون دیگر ناشناخته نیست. حال، زمانی‌که با قلبی به هیجان آمده، به وضعیت درخشان نهضت‌مان می‌نگرم، نخستین پیشتازانی را به‌یاد می‌آورم که برای هدف ما، در دورانی حزین، زحمت کشیدند، هنگامی‌که هنوز در همه‌جا، تنها با تمسخر و تعقیب روبرو بودیم. بسیاری از آن‌ها هم اکنون در قید حیات‌اند و با شادی تمام، ثمرات کوشش‌های خود را نظاره‌گرند. اما، آه و افسوس که بسیاری دیگر از پیشروان ما، در این‌هنگام زنده نیستند. هجده سال مدت زیادی است. در طول این دوره، مرگ، بسیاری از هم‌رزمان مشتاق‌مان را ربوده است. نقل اسامی تمامی آن‌ها در این‌جا کاری است ناممکن؛ بنابراین تنها از چندتن ایشان نام می‌برم: *لئوپولدو اینشتین*، اولین مبلغ باانرژی نهضت ما، نخستین کسی بود که ما را ترك گفت؛ درگذشت او، ضربه‌ی بزرگی به نهضت ما در کل و به‌خصوص به توسعه‌ی آن



عکس یادگاری شرکت کنندگان دراولین کنگره اسپرانتو در سال ۱۹۰۵

در آلمان بود. سپس، دستِ مرگ، *یوزفو واسْني اِوسكي* حواری مهربان و محبوب همه‌ی نهضت ما را، در لهستان، از بر ما ربود. و چند سال پیش شخصی فوت نمود که اسپرانتو، به او بسیار مدیون است، بسیار زیاد و بدون او، احتمالاً نهضت ما اکنون اصلاً وجود نمی‌داشت: من راجع به فردی فراموش‌نشدنی یعنی *و. هـ. ترومپیتر* صحبت می‌کنم. او هرگز راجع به خودش صحبت نمی‌کرد، هیچ‌گونه حقی را برای خود طلب نمی‌نمود و زمانی‌که در سخت‌ترین شرایط قرارداشت، تمامیِ بار نهضت ما را بر دوش کشید، او به‌تنهایی و برای مدتی مدید، از نهضت ما حمایت کرد تا این‌که تعداد اسپرانتودانان به اندازه‌ی کافي برسد و قادر گردند تا با قوای مشترکشان از نهضت حمایت نمایند. اگر او وضع کنونی نهضت ما را می‌دید، چقدر خوشحال می‌گشت!

جدا از سه شخصیت نامبرده، هنوز تعداد زیادی، افسوس، تعداد بسیار زیادی، از اشخاصی که برای نهضت ما کار کرده‌اند، اکنون دیگر در دنیای ما مأوی ندارند، و قادر نیستند تا ثمرات زحمات خویش را بنگرند. ایشان هرچند از نظر جسمانی مرده‌اند، اما در خاطر ما همیشه زنده خواهند بود. آقایان و خانم‌های محترم، پیشنهاد می‌کنم که به افتخار یاد آن‌ها، از جای برخاسته و برپای بایستیم. این اولین کنگره‌ی اسپرانتودان ها، احترام و سلام مجدد خود را، به روان پاكِ تمامی مبارزان اسپرانتودان که درگذشته‌اند، ابراز می‌دارد!.

به زودی نشست‌های کنگره‌ی ما که هدف‌شان ایجادِ برادری حقیقی، بین تمامی آحاد بشریت است، شروع خواهد شد. در این لحظه‌ی باشکوه، قلب من سرشار از چیزی مرموز و غیرقابل توصیف است و این تمایل را در خود احساس می‌نمایم که با نیایشی، قلبم را تسکین بخشم، نیایشی بر قدرتی که والاترین است و یاری و برکت او را مسئلت می‌نمایم. ولی همانطور که در این لحظه، خود را عضو يك ملت نمی‌دانم، بلکه خویشتن را انسانی ساده می‌بینم، همچنین احساس می‌نمایم که تعلق به مذهبي ملي یا فرقه‌ای ندارم، بلکه تنها يك انسانم. در این لحظه در برابر دیدگانم، تنها*قدرت* اخلاقی ایستاده است، که هر انسانی آن‌را در قلب خویش احساس می‌نماید، و من به این *قدرت* ناشناخته، همراه با این نیایش، رجوع می‌نمایم:

به تو ای رمز و رازِ روحانی رفیع،
بزرگ‌قدرتی که جهان در حکومت توست،
به تو، سرچشمه‌ی عظیم عشق و حقیقت
و منشأ حیات جاودانه،
به تویی که هر کسی به‌گونه‌ای تصویرت می‌کند،
ولی، در دل همگان به يك‌نحو احساس می‌گردی،
به توئی‌که می‌آفرینی و پادشاهی می‌کنی،
امروز ما می‌بریم نماز.
به سوی تو نمی‌آییم با ایمانی ملی،
همراه با سخت‌باوری‌های اشتیاقی کور:
در این دَم، تمامی جَدَل‌های مذهبي به خاموشی گراییده
و تنها، ایمانِ قلبی است که حکم‌فرماست.
با این ایمان که نزد همگی يك‌سان است،
با این حقیقی‌ترین ایمان، بدون تحمیلی جنگ‌جویانه،
کنون ما، فرزندان کل بشریت، اندر ایستاده‌ایم
در بارگاه تو.
تو به زیبایی و کمال، درآفریدی بشریت را،
اما، پاره پاره ساخت با جنگ‌جویی، بشریت، خود را؛
بی‌رحمانه هجوم می‌برند، مردمان، مردم را،
شغال‌گونه حمله‌ور می‌گردد، برادر، برادر را،
آه، هر که هستی، ای قدرت سحرآمیز،
گوش‌دار این ندای نیایش صمیمانه را،
باز دِه صلح را به فرزندانِ
بشریت بی‌شمار!
ما سوگند خورده‌ایم کوشش کنیم،
قسم‌یاد کرده‌ایم مبارزه نماییم،
تا اتحاد را به بشریت باز آوریم.
حمایت‌مان کن، ای قادر، تا از پای نیافتیم،
بل بگذار تا بر این مانع فائق آییم؛
عطا کن برکت بر کوشش‌مان،
قدرت بخش بر اشتیاق‌مان،
تا علیه هجوم‌های وحشیانه، هماره
شجاع داریم خود را.
به بالائي برافشانیم بیرق سبز را*؛
تا نمادی گردد، نیکی و زیبایی را.
قدرت رازآمیز گیتی، برکت خواهد داد ما را،
و به‌دست خواهیم آورد، هدف‌مان را.
از بین خواهیم برد بین مردمان دیواران را،
و دیوارها ترکیده، صدا خواهد کرد،
و برای ابد فرو خواهد ریخت، و عشق و حقیقت
بر زمین حکمفرما خواهد گشت.

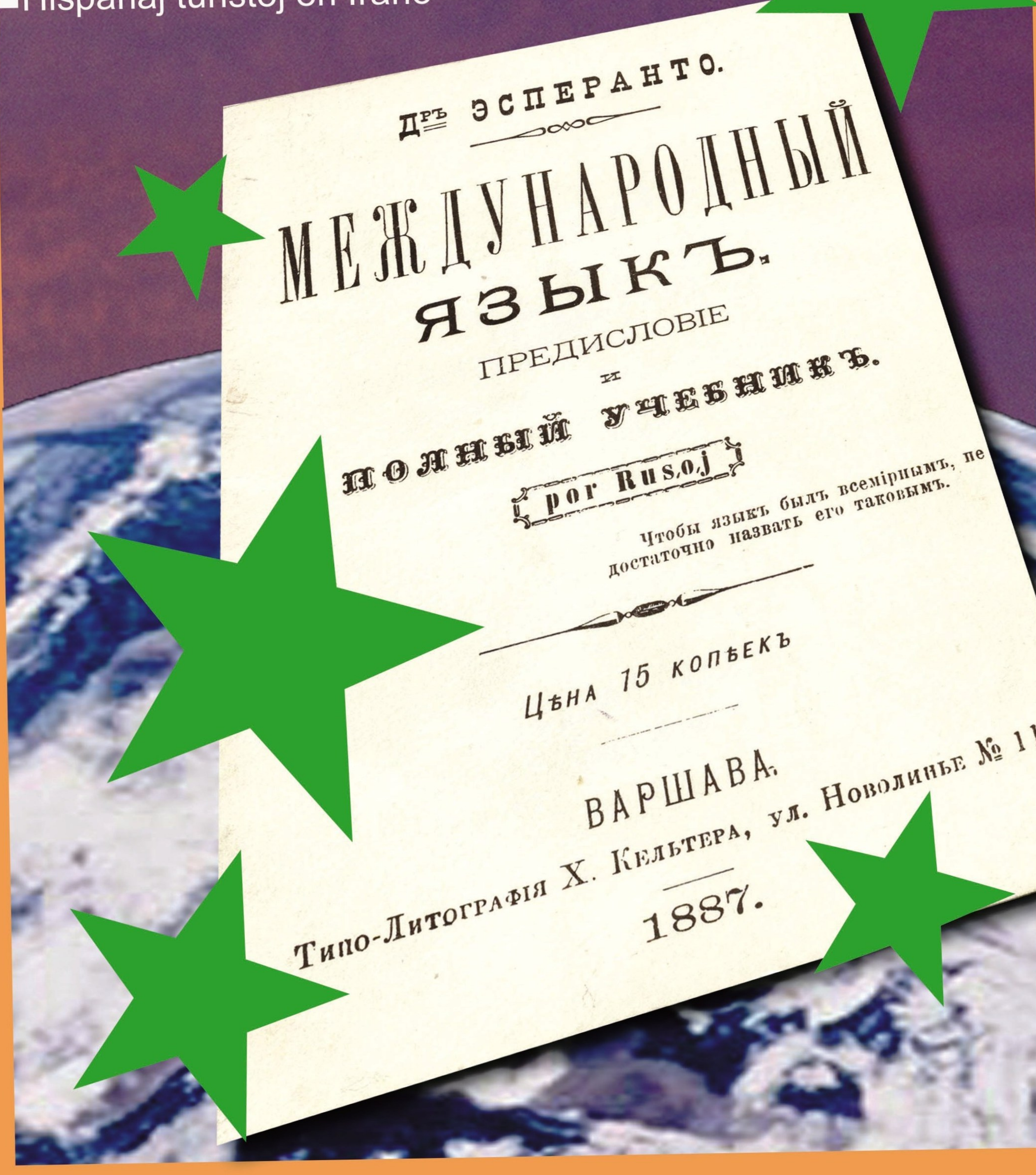
*بیرق سبز اشاره به پرچم اسپرانتو دارد که سبزرنگ بوده و ستاره‌ای پنج‌پَر، به نشانه‌ي پنج قاره‌ي جهان بر آن نقش دارد.

Pajam-e

Sabzandiŝan

Kultura sezon-revuo en la persa kaj Esperanto

- Irana kinarto: Vidi kaj ne vidi
- Popola Irana artisto
- Iranaj virinoj en labormerkado
- Hispanaj turistoj en Irano



Д-ръ ЭСПЕРАНТО.

МЕЖДУНАРОДНЫЙ ЯЗЫКЪ.

ПРЕДИСЛОВІЕ и ПОЛНЫЙ УЧЕБНИКЪ.

por Rusoj

Чтобы языкъ былъ всемірнымъ, не достаточно назвать его таковымъ.

Цѣна 15 копѣекъ

ВАРШАВА.

Типо-Литографія Х. Кельтера, ул. Новолипье № 11.

1887.

Je la nomo de Dio

Pajam-e

Sabzandiŝan

(*Mesaĝo de Verdpensuloj*)
Kultura sezon-revuo en E-o kaj la persa

Respondeca direktorino :
Fariba N. Maĝd
Ĉefredaktoro :
M. Reza Torabi



Kovrilo:
Unua libro de Esperanto
De:Mahmud Mibozorgi
Rilate al perslingva artikolo de M. P. Habibpur (p.22)

Persa dorso: *"Ĝangalo"*
De: majstro M. P. Habibpur

•

Eldonaj aferoj :
Reza Haĝihasanlu
Eksterlanda abonantara afero:
Hamzeh Shafiee

Adresoj:
P.O.Kesto 17765-184,
Tehran, Iran
Telefono : (0098 21) 7437138
Fakso : (009821) 7463812
TTT-ejo : www.sabzandishan.com
Retpoŝto: info@sabzandishan.com

•

Bonvenas eseoj, artikoloj, raportoj kaj kontribuaĵoj kondiĉe ke ili ne estu publikigitaj ie ajn .

Enhavo:

Persa parto :

Printempa mesĝo
پیام بهاری

Pasantaj malvarmaj tagoj, akviĝantaj neĝoj kaj glacioj de montoj alfluas ĝis riveroj, ĝermantaj arboj kiuj fariĝos sekurejoj de birdoj, kantantaj belegaj birdetoj ĝuigas niajn orelojn, kaj blovanta malvarmeta brizo, karesas niajn vangojn; kaj ĉio ĉi revivigas la naturon.

Mi salutas al la printempo kaj reviviĝanta naturo. Mi salutas kaj gratulas al ĉiuj karaj gesamideanoj novan printempon. Samtempe kun la printempo komenciĝas nova jaro en Irano (Novruzo= novtago) do mi salutas kaj gratulas ankaŭ al karaj miaj gesamlandanoj kaj bondeziroj al vi ĉiuj.

Mi elkore esperas al ĉiuj vivi en paco, sed bedaŭrinde tiel ŝajnas ke ni devas ĉiam nur sopiri pri tiu revo, tamen estas nia tasko iel klopodi por havi mondon sen milito kaj perforto. Esperante sukceson por la klopodantoj solvi problemojn per paca dialogo.

Mi revas pri tempo kiam akviĝas koraj glacioj de ĉiuj homoj kaj aperas printempa etoso en ilia koro.

Karaj,

Jen la tria nomero de nia revuo! Kiam ni komencis prepari la unuan, nenion ni sciis pri la reagoj, sed feliĉe nun nin atingas viaj rimarkindaj reagoj. Viaj reagoj donas pli da forto al ni por daŭrigi la vojon. Ĉiuj viaj ideoj, kritikoj kaj komentoj estas bonvenaj.

F. N. Maĝd

Poemo
شعر

Amiko estas parto de vi

Amikeco estas speciala donaco
Donita al ni ĉiu.
Rideto de amiko
Estas lumo de sun' en nuba tago
Kaj ĉiu rideto
Donita al amiko
Estas redonita.
Amiko estas
Tiu, kun kiu vi povas paroli,
Kaj kiu aŭskultas vin
Sen juĝo.
Amiko ne ignoras viajn difektojn
Sed akceptas ilin kiel parton de vi.
Amiko estas ŝultro por sinapogi
Kiam vi bezonas subtenon.
Frapeto sur la dorson kiam vi sukcesas
Kaj simpatia orelo kiam vi fiaskas.
Amiko estas persono
Kun kiu vi povas ridi
Pri ĉio,
Ĉe kiu vi povas plori senhonte,
Kaj al kiu vi konfidas komplete.
Amiko estas partnero en la vivo
Kaj parto de vi,
Ĉiam.

Verkita de:
Brian Bindschadler
El la angla originalo tradukis:
Morteza Mirbaghian

Desegnaĵo : Ŝahram Hasanzade

Arte
هنری

Vidi kaj ne Vidi

Diferencoj inter Mondorigardoj de Orientanoj kaj Okcidentanoj

Intervjuo kun Mohsen Maĥmalbaf, irana reĝisoro kaj verkisto



Biografio kaj kariero de Maĥmalbaf:

Mohsen Maĥmalbaf, unu el la plej kreivaj reĝisoroj de Irano, kies filmoj dum la lastaj dek jaroj pli ol 1000 fojojn prezentiĝis en la internaciaj filmfestivaloj, ĝis la jaro 2002 gajnis 26 internaciajn premiojn. Li naskiĝis en malriĉa familio sude de Tehrano en 1957.

Li deviĝis labori ekde kiam li aĝis nur ok jarojn kaj ĝis 17-jariĝo li ŝanĝis sian laboron 13-foje. Antaŭ la islama revolucio en Irano, li aktivis politike sekve de kio enkanceriĝis dum pli ol 4 jaroj, kaj povis elkanceriĝi nur sekve de la revolucio. Post la revolucio li forlasis politikon, ĉar li jam kredis ke la ĉefa problemo en Irano estas kultura. Do li komencis verkadon kaj film-produktadon. Ĝis nun li publikigis 27 librojn multaj el kiuj jam tradukiĝis en pli ol dek lingvojn. Iuj el liaj filmoj surekraniĝis en pli ol 40 landoj.

Dum la lastaj kvin jaroj li ankaŭ instruis kinon i.a. al siaj familianoj, kiuj reĝisoris 6 filmojn. Kiel ekzemplo, lia edzino, Marzije Meŝkini povis gajni 13 internaciajn premiojn pro sia filmo ***Tago Kiam Mi Viriniĝis***. Kaj lia filino, Samira sukcesis gajni la Ĵurian Premion en Cannes (Kan) film-festivalo en Francio, 2000. Pro lia produktiva instrumaniero, Universitato de Bostono en Usono donis al li sian Specialan Premion en la jaro 2000.

Maĥmalbaf ankaŭ fondis neregistaran organizon por alfabetigi afganajn infanojn kaj pere de ŝanĝoj en iranaj leĝoj sekve de liaj klopodoj, li sukcesis alfabetigi dekmilojn da afganaj infanoj enmigrintaj Iranon. Nun li kun sia familio loĝas en Kabolo, ĉefurbo de Afganio. Li konstruigas lernejojn kaj hospitalojn tie kaj helpas afganan reĝisoron en produkto de filmo. Ankaŭ Samira reĝisoris filmon tie nomata "Posttagmeze je la 5a".

Pri la intervjuo;

Christian Messon, el Franca televido, kanalo 5, havis 16-minutan intervjuon kun Mohsen Maĥmalbaf en 1998 en Venecio pri unu el liaj filmoj nomata La Silento. En 2000, oni faris dokumentan filmon el tiu ĉi intervjuo aldonante al ties komenco kaj fino du planojn el La Silento, nomis ĝin La Fermitaj Okuloj de Mohsen Maĥmalbaf, kaj sendis ĝin al internaciaj film-festivaloj, el Francio.

Ĉi intervjuo, i.a. klarigas pri mondorigardon – aŭ eble kiel vi vidos mondoaŭskulton! - de orientaj kaj okcidentaj homoj, temo kiu plejeble povus interesi E-istojn en la tuta mondo!

Foto: la kovrilo de la libro *"vidi kaj ne vidi"*



Foto de la knabino de la filmo *"Silento"*

La Intervjuo:

Messon: Ĉu vi bonvolus depreni viajn okulvitrojn?
Maĥmalbaf: Jes. (Deprenas la okulvitrojn.)
Messon: Ĉu vi bonvolus fermi viajn okulojn?
Maĥmalbaf: Jes. (Fermas la okulojn, sed palpebrumetas.)
Messon: Bonvole tenu la okulojn fermitaj dum la intervjuo. Nun, kion vi aŭdas?
Maĥmalbaf: Nun mi aŭdas marsonon. Marondan muzikon kaj babilvoĉon de homoj, similan al paseraj pepadoj. Fakte muzikan kunmetaĵon de homa interparolo kaj la naturo. La delikatan zefirsonon, kaj mi sentas min atendanta pri okazaĵo nekonata.
Messon: Ĉu vi atendas iun okazaĵon?
Maĥmakbaf: Naturan okazaĵon, kiel ekpluvon. Kiam oni fermas la okulojn, la naturo pli ĉeestas. Kiam pluvas, kvazaŭ la naturo ploras, kaj poste, kvazaŭ ties tristo foriras kaj ĝojo ĝia komenciĝas. Sed, kiam oni malfermas la okulojn, oni ne povas tiom ĉi elsenti la naturon. Kiam onies okuloj ovratas, la mondo ne tiel misteroplenas.
Messon: Ĉu tiu ĉi ekzerco, kion mi nun faras kun vi, similas al tio, kion vi plenumis kun via aktoro?
Maĥmalbaf: Dum du semajnoj, ni kovris la okulojn de la aktoro kaj promenigis lin sur stratoj. Sekve, iom post iome, ni petis lin ke li mem tenu la okulojn fermataj kaj vojiru. Unue, li zorgegis ne terenfali, poste lernetadis vojiri senokule. Mi ne volis ke li surmetu okulvitrojn tiel ke ni konjektu li blindas. Laŭ mi tiu ĉi knabo estis vere bona aktoro, ĉar li estis almozpetanto. Preskaŭ ĉiuj almozpetantoj estas bonaj aktoroj. Por ke ili scipovas kiel ludi kompatindan rolon kaj tiel kompatigi la korojn de siaj spektantoj.

Ĉi tiel la knabo et-ete lernis utiligi siajn orelojn anstataŭ la okulojn. Tiu, kiu fermas la okulojn, fariĝas kiel pensemulo, ĉar fakte li ade estas *pensanta* pri sonoj. Fakte li estas interpretanta la aŭditajn signojn kaj neniam atingas certecon pri la aŭdata mondo. Tiu, kiu vidas per siaj okuloj, supozas kion li vidas, estas sam-tio, kion li vidis. Homo, kiu nur aŭdas, pli pensas pri tio ke ĉu vero estas tio, tio ĉi aŭ … alio? Do li ekkonos ĝin perspektive kaj relativece. Homo, kiu vidas, probable ne tre interpretemas kaj kion ajn li vidas, li pensas estas tio, kio ekzistas. Iujn tempojn, okulo kvazaŭ senmisterigas la mondon. Ĉiuj fikciaj kaj timigaj filmoj bone utiligas la sonojn. Surrealismo de sono pli abundas. Fakte ankaŭ miziko entenas pli da misteroj, ĉar niaj oreloj aŭdas kaj nia menso kompletigas ĝin. Se ies domposedanto venu al li kaj postulu la lupagon, tio ne estas tiom stranga, kiom estus severaj pordofrapoj de la

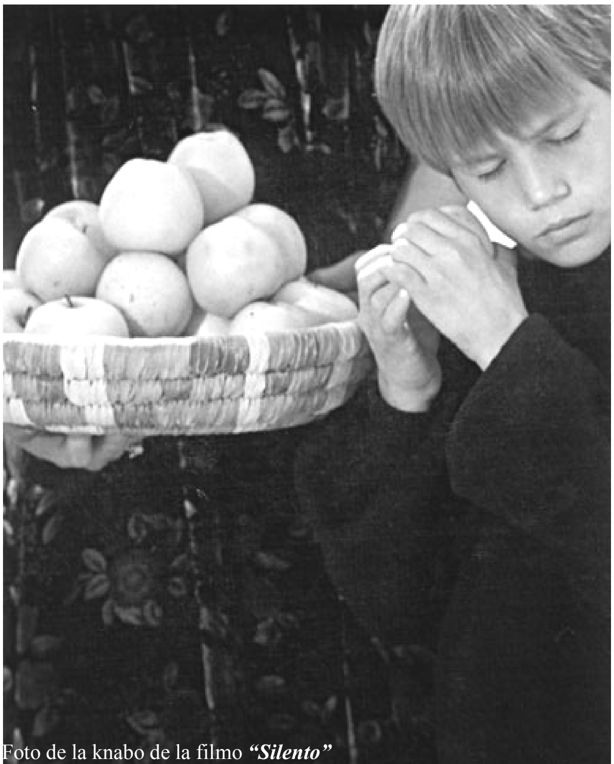


Foto de la knabo de la filmo *"Silento"*

Ĉiuj fotoj de : www.makhmalbaf.com

domposedanto minacantaj lin: **da, da, da, dam**.

Messon: Kiam la okuloj fermatas, ĉu tio povas iel aludi al cenzuro?

Maĥmalbaf: Jes, povas esti. Kiam filmoj cenzuriĝas, tio signifas ke la popolo estas aldirita ke ili fermu siajn okulojn al iuj aferoj. Sam-tial, kompreneble en iuj okazoj, popola fantaziivo kreskas pli alten. Ekzemple pri sekso, en socioj, kie virinoj estas pli kovritaj, seksa fantazio soras pli alten. Finfine, vidi kaj ne vidi estas du vivmanieroj. En multaj okazoj kiam io videbliĝas, mistero de ĝi finiĝas. Ankaŭ en multaj okazoj kiam io vidiĝas, havigas novan misteron al si. Eble oni povas diri ke oriento vivis pli orele, kaj aŭdis poemon, dum okcidento vivis pli okule, kaj vidis bildon. Historio de pentrado, estas historio de okcidento. Ekzemple en irana kino, dialogo havas tre gravan rolon por iranaj spektantoj. Ĉar irana popolo alkutimiĝis ĉiam orele aŭdi la veron. Irana popolo ĉiam aŭskultinatas paroladon. Ni ne havas pentradhistorion, krom mallongan tempon, dum kiu ni praktikis miniaturon. Nun, irana kino estas komencanta ankaŭ iranan bildhistorion. Ĝis nun ni spertis bildon nur vorte kaj tra niaj poemoj. Tion, kion ni devus vidi, ni diris kaj aŭdis. Kiel ekzemplo, iu poemo de Hafezo tekstas jene:

> *Verdfarmon la ĉielan vidis mi kaj la rikoltileskan novlunon,*
> *Mi eke rememoris kion mi mem plantis kaj la rikoltotempon.*

Do li similigis la ĉielon al iu verda ebenaĵo, kiun la falĉilet-forma luno rikoltopretas.

Messon: Nun irana kino rekoniĝas kiel moda kino en la okcidento.

Maĥmalbaf: Eble nuntempe ĝi estas modo, sed mi pensas ke ĝi estas pli ol modo, fakte ĝi estas ondo. Samkiel la itala neorealismo estis ondo, kaj samkiel la franca novondo estis ondo, kaj iliaj efikoj sur la mondan kinon daŭros porĉiame. Ankaŭ irana kino estas ondo kaj efikas la mondan kinon. La irana kino pro ĝia realismo, iel similas al la itala neorealisma kino. Sed ĝi pli dependas de irana poezio kaj kvankam, kiel ĉiu alia realisma verko, ties piedoj surestas la teron, tamen pere de poezia fantazio ankaŭ ligiĝas al la ĉielo. Kia ajn, irana kino, estas bildo, kiun orienta homo povas prezenti al hodiaŭa mondo.

Messon: Nun mi volas diri al vi malfermi la okulojn, kaj tuj post kiam vi malfermis ilin, klarigi vian senton.

Maĥmalbaf: (Li ne malfermas siajn okulojn, kaj fermokule parolas.) Ne tiel necesas malfermi miajn okulojn, onin plaĉas daŭrigi okulfermadon kaj tio estas alkutimiĝo, kio trafas tiujn, kiuj estas diritaj fermi siajn okulojn. iomet-post-iomete oni alkuitimiĝas plezuri spertatan cenzuriĝon. Post tio, cenzuro, kio estas politika problemo, malrapide transformiĝas en *memcenzuron*, kio estas problemo kultura.

Messon: Dum kiam mi estis intervjuanta vin, mi mem provis fermi miajn okulojn, sed mi ne povis daŭrigi tion longe.

Maĥmalbaf: Por ke la okcidento vivas ovrokule. Okcidentaj homoj estas ekstro vertaj kaj forte bezonas al okuloj, sed oriento memorigas min pri Budho. Tiu, kiu fermante la okulojn kaj metante la manojn surkape, kvazaŭ estas pensanta pri sia interna mondo di-ece. Ĝuste kiel embrio, kiu scias nenion pri la mondo ekster si, kaj por kiu ĉio en la mondo limiĝas nur al mondeto de ĝi mem. (Maĥmalbaf eke malfermas siajn okulojn.) Eble oriento bezonas malfermi siajn okulojn. (Li denove fermas la okulojn.) kaj okcidento bezonas fermi siajn okulojn por iom da tempo kaj aŭskulti al voĉoj, kiuj venas el oriento.★

Esperantigis: **Ahmad Reza Mamduhi**

Fontoj:

1. Perslingva libro: ***Vidi kaj ne Vidi***, Mohsen Maĥmalbaf, Nej eldonejo:Tehrano, 2002, 408 p. **2**.www.makhmalbaf.com

Karaj Gesamideanoj,
Ni senpacience atendas kaj bonvenigas viajn ideojn, proponojn, kontribuaĵojn kaj kritikojn kun la celo plibonigi kaj pliriĉigi la enhavon de nia revuo! *La redakcia teamo*

Sinprezento
معرفی

Arto: alia esprimilo



***D**e antaŭ 7 jaroj mi konatiĝis kun s-ro Habibpur artisto popola kiu diversforme sincere kunhelpadas nian movadon. Petante lin iom skribi pri si mem , li notis al ni kaj afable permesis nin publikigi kelkajn pentraĵojn far li. Jen lia sinprezento.*

La red.

En jaro 1936 mi naskiĝis en Azerbajĝana laborista familio en havenurbo Bandar Anzali(Bandar Pahlavi). Post la fino de elementa lernejo devigite helpi al financa stato de la familio, mi laboris multajn jarojn kiel kurknabo en butikoj kaj kafejoj, surstrata vendisto, fiŝkaptisto, laboristo en fandejo kaj spegulfabriko, kaj … ĝis la aĝo de 24 jaroj. Du jarojn mi militservis en armeo kaj poste 4 jarojn mi laboris kiel telefonisto en banko.

Dum tiuj ĉi jaroj mi finis altlernejon pri persa literaturo. De infanaĝo mi ŝatis pentradon. En jaro 1957 mi komencis lerni ĝin en privata altlernejo en Tehrano. Dum jaroj 1965-1969 mi daŭrigis ĝin en Sovetunio. En jaro 1976 mi okazigis mian unuan privatan ekspozicion en Tehrano.

Ĝis nun mi havis pli ol 35 privatajn kaj komunajn ekspoziciojn en Irano. Mi partoprenis en la ekspozicioj de la pentristaj esperantistoj en UK Prago en 1996. Mi havis privatan ekspozicion en Uppsala 1998 kaj Berlino 2000, kaj komunan en Usono 2000. Edziĝis mi en jaro 1978 kaj nun havas filinon kaj filon. La edzino estas specialistino pri instruado de pentrado al infanoj. La filino akiris licencion pri grafiko kaj daŭrigas la studadon. La filo estas studento pri grafiko. Nuntempe mi laboras en mia privata ateliero en Tehrano kaj instruas pentradon.

Mi scipovas la persan, turkan, rusan kaj Esperanto lingvojn, mi ankaŭ iome scipovas la anglan kaj germanan. Mi daŭrigas lerni ilin. Lerni E-on mi komencis kelkjarojn antaŭe. Mi konis Espernaton unue en la jaro 1976 kaj plaĉis al mi ĝia belsona fonetiko. Mi estas ano de UEA kaj IEC (Sabzandiŝan) kaj klopodas disvastigi E-on. Mi kredas ke en la mondo de artoj, vere sentiĝas la manko de komuna internacia lingvo kiel Esperanto. Mi jam konsumis multan mian tempon lernante diversajn lingvojn sed ankoraŭ ne povas kompreni nacian lingvon de multegaj artistoj monde. Esperanto multigas mian interesiĝon lerni aliajn lingvojn. Mi partoprenis ĝis nun en UK-oj en Prago 1996 kaj Berlino 1999. Mi tradukis kaj verkis pri plastikaj artoj kaj aliaj sferoj.

Mi eksperimentas diversajn manierojn, sed miaj pentraĵoj ĝenerale estas temhavaj. Mi scias min kiel realistan pentriston. Mi laboras ankaŭ pri komikstripo kaj karikaturo. Uzante diversajn teknikojn, mi pli multe laboras per olefarbo. Mi kredas ke artisto devas havi ion por esprimi en sia arto. Se oni havas nenion por diri, estas pli bone ke oni silentu. Alie oni povas krei absurdon.

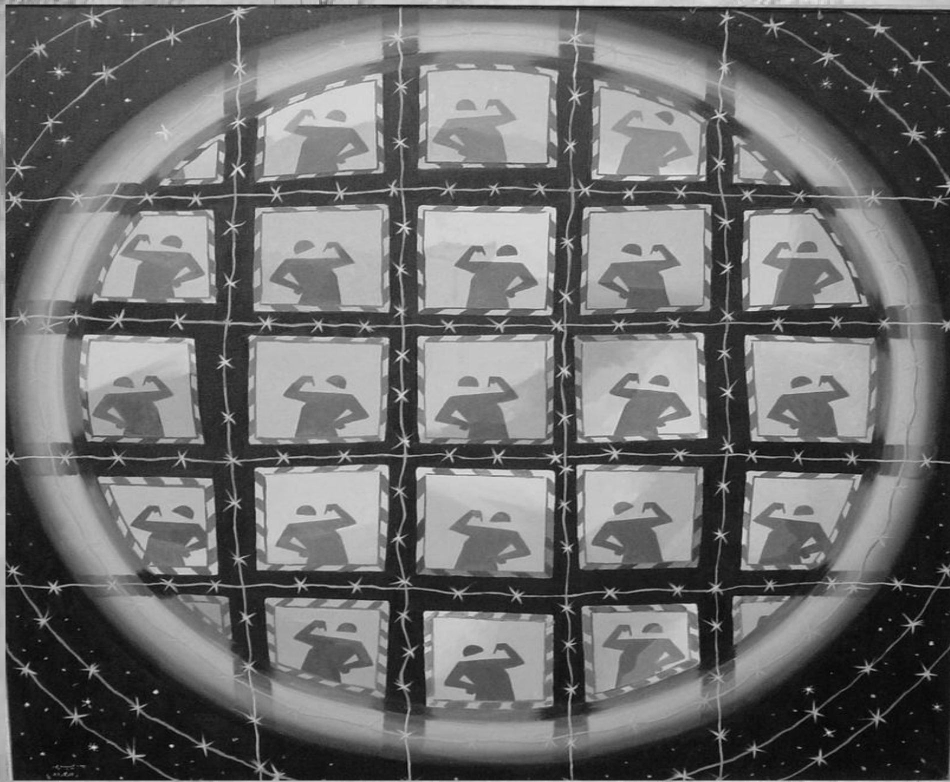
Mi ekprenas la penikojn nur tiam, kiam mi havas ion por esprimi. Ankoraŭ mi havas multajn ideojn, kiujn mi sentas esprimendaj. Laŭ mi arto estas la plej praa kaj la plej reala internacia lingvo.★



"Haltu morto" Jaro: 2002 Formato:40cm*50cm



"Mi, dum laboro!" Jaro: 1990 60cm*80cm



"Stultuloj" aŭ "Militarismo" Jaro: 2002 100cm*100cm

Kulture
فرهنگی

Irana Ĉinujo

Kompilis kaj tradukis : **Kejhan Sajjadpur (Keyhan Sayadpur)**

گرد آوری و ترجمه : کیهان صیاد پور

Ĉinio kaj Irano estas antikvaj civilizacioj. Dum la antikvaj tempoj ili ĝuis firmajn interrilatojn malgraŭ altaj kaj tiam malfacile transpaseblaj montoj. Kiel pensis tiamaj persaj poetoj famaj pri Ĉinio? Mi elektis kelkajn versojn el la persa malnova literaturo en kiuj Ĉinio estas menciita kiel kelkaj diversaj simboloj.

Ĉinaj ornamaĵoj kaj dekoracio:

En la verandon, trenon el oro
Li metis laŭ la ĉina dekoro.

Rudakio (885?-954)

در ایوان یکی تخت زرین نهاد به آیین و آرایش چین نهاد
(رودکی)

•

Ĉinaj pentristoj kaj pentraĵoj:

Ferejduno* ordonis al ĉinaj pentristoj
Pentri sur lia tendego ornamo-riĉa
"Ho la saĝulo bonfaru al maliculoj,
Ĉar bonuloj mem estas riĉaj kaj feliĉaj"

Sadio (1184-1281)

فریدون گفت نقاشان چین را که پیرامون خرگاهش بدوزند
بدان را نیک دار ای مرد هشیار که نیکان خود بزرگ و نیکروزند.
(سعدی)

•

Nubo iĝis ĉina pentristo kaj vento iĝis Romania parfumisto
Ĝardeno iĝis kortego de lumo kaj dezerto iĝis la rivero Gango

Manuĉehrio (11a jarcento)

ابر شد نقاش چین و باد شد عطار روم
باغ شد ایوان نور و راغ شد دریای لنگ (منو چهری)

•

Ĉina mosko:

Dio ne donacis al unu poet' la tutan saĝon
Nek ĉiujn aromojn dio metis en la ĉinan moskon

Manuĉehrio

نه همه حکمت خدا اندر یکی شاعر نهاد
نه همه بوی بود در نافه های مشک چین (منوچهری)

•

Ĉinaj belaj virinoj:

La tuta mondo ĉina rakonte diradas
Tiu belas kies ĉiu har' frizon havas

Sadio

همه عالم چین به حکایت گویند
صنم آنست که در هر خم زلفش چین است (سعدی)

•

Scivola persono tion vidas en kamelo
Kion en belulinoj de Ĉini' kaj Ĉegelo**

Sadio

محقق همان بیند اندر ابل
که در خوبرویان چین و چگل (سعدی)

•

Ĉinaj idoloj kaj idolejoj:

Idolon*** mi havas kies brovosulketoj
Memorigas onin pri ĉina idolejo

Sadio

بتی دارم که چین ابروانش
حکایت می کند بتخانه چین (سعدی)

•

Ĉinaj ĥanoj kaj imperiestroj:

Forkurante kun vizaĝo sulkoplena
Li iris senhalte ĉe la ĥano ĉina

Ferdosio (940-1020)

گریزان و رخسارگان پر ز چین
همی رفت تا پیش خاقان چین (فردوسی)

•

Ĉinoj kaj iliaj karakteroj:

La reĝo, de tiu mallarĝokula ĉino
Petis forigi malĝojon de sia sino.

Nezamio (12a jarcento)

شاه از آن تنگ چشم چین پردرد
خواست کز خاطرش نشاند گرد (نظامی)

•

Ĉinio kiel malproksima kaj malfacile atingebla lando:

Ho Hafez', via elokventa trompa parolo atingis
Ĝislime de Ĉinio kaj Epigtuj' kaj ĉirkaŭ Romo kaj Rej****.

Hafezo (1320-1389)

حافظ ، حدیث سحر فریب خوشت رسید
تا حد مصر و چین و باطراف روم و ری (حافظ)

★

Fontoj :

1. *La vortaro de Dehĥoda (plej granda persa vortaro)* 2. *La poemaro de Hafizo* 3. *La tutverkaro de Sadio*

Rimarkoj:*Persa antikva reĝo **Nomo de turka tribo***Idolo en persa literaturo signifas amatinon kiun oni amas kvazaŭ idolon.
**** Irana urbo proksime de Tehrano.

Novelo
داستان

URBO NE VERDA

Mia patro metis la arbojn malantaŭ la biciklon kaj alpedalis kun mi ekster la urbon kie ni volis planti ilin. En nia urbo, tiuj kiuj jam posedis apartamenton, ne tuŝis ĝin, sed aliaj kiuj havis domon, decidis transformi ĝin en kelkajn apartamentojn kaj tiele riĉigi sin. Kiam iuj najbaroj faris tion, ankaŭ ni sekvis ilin sed forĵeti la elradikigitajn arbojn de la korto, kortuŝus la patrinon, do mi kun la patro bicikle kunportis ilin el la urbo.

Kien ajn en la urbo, ni volis planti ilin, alfrontis nin malfacilaĵo: ĝardene de la stratrando ne eblis, ĉar oni volis plilarĝigi la straton. Ni trovis iun terpecon malplenan inter du konstruaĵoj, sed laŭdire oni volis baldaŭ konstrui magazenon tie. Kien ajn ni iris, ni ne sukcesis. Fine ni plantis la arbojn ekster la urbo.



Desegnaĵo: Mahmud Mirbozorgi

Nia najbaro kiam estis detruonta sian domon transformante ĝin en apartamentojn, portis la arbojn de sia korto en la saman lokon kaj plantis ilin apud la arboj niaj. La najbaro de nia najbaro ankaŭ faris la samon. Ankaŭ najbaro de nia najbaro de nia najbaro ….

Subite la tuta urbo fariĝis plen-plena de apartamentoj kaj la arboj de la kortoj translokiĝis ekster la urbon kaj la urbanoj riĉiĝis.

Post nelonge la panjon kaptis korpremo, ŝi ne povis enspiri facile kaj sentis sufokiĝon. D-ro diris: "Aero de la urbo estas pluciita, ŝi devas vivi kelktempe ekster la urbo, kie estu arboplena".

Ankaŭ nia najbaro jam de longe supozis ke la apartamentoj estas arboj kaj de mateno ĝis la nokto estis akvumanta ilin por bone kreskigi ilin. Psikologo diris, "Li estas deprimita kaj mi rekomendis ke li iru vivi ien plena de arboj".

La najbaro de nia najbaro, kiu amis la birdojn, de mateno ĝis la vespero supreniris la tegmenton kaj ŝutadis grenojn por la aviadiloj kaj helikopteroj ĉar la birdoj plu ne estis videblaj en la urbo, sekve de la manko de la arboj.

La psikologo diris: "Ankaŭ li devas iri ien plena de birdoj". Ni iris ekster la urbon kaj tendumis tie, kien ni jam plantis la arbojn. Ankaŭ nia najbaro venis kaj tendumis apud siaj replantitaj arboj. Ankaŭ la najbaro de nia najbaro venis. Resume ĉiuj najbaroj de najbaroj de…

Ankaŭ nia lernejestro renkontiĝante la longan distancon inter la tendoj kaj la lernejo, venis kaj tendumis ĉe ni. Ankaŭ la doktoroj, kies malsanuloj loĝis sub la tendoj, translokigis siajn klinikojn ekster la urbon. Fine, ĉiuj venis, tendumis kaj ekloĝis ekster la urbo, kaj nur kiam io estis bezonata, ni turnis nin al apartamentoj kaj revenis tenden.

Se vi iam vidis iun ajn urbon plenplena de apartamentoj ĉiel-skrapantaj, sed en ĝi mankas la birdoj kaj eĉ la katoj ne frekventas tien, vi certu ke tiu ja estas nia urbo, kies popolo jam riĉiĝis kaj pro plia mono nun vivas sub la tendoj.

Elpersigis: (f-ino) **M. Fahmi**

Fonto: *La teksto unua foje aperis en la ĵurnalo Hamŝahri(Samurbano)*

Artikolo
مقاله

Iranaj Virinoj en Labor-Merkato

Zahra Karimi (profesorino ĉe Mazandaran universitato)

Dum la pasintaj du cent-jaroj, iranaj virinoj klopodis partopreni en sociaj aktivecoj. Sed ĝis nun multaj obstakloj malhelpis ilian ekonomian aktivadon.

La porcio de iranaj virinoj en labor-merkato ŝanĝiĝis multe dum pasintaj tri dek-jaroj. Dum la jaroj 1956-1976, kune kun la kreskado de industria kaj servado-sektoroj, la porcio de ekonomie-aktivaj virinoj ankau pliiĝis, tamen post la islama revolucio(1979), speciale dum la jaroj de milito kun Irako, tiu porcio mal-altiĝis. Post la fino de la milito, tamen la porcio komencis kreski denove. Rezulte de multiĝo de ĝenerala nombro de sen-laborantoj, trovi laboron en moderna ekonomio eĉ pli mal-faciliĝis, speciale por virinoj. Do ili klopodis inter alie akiri alt-nivelan edukadon por esti kapablaj trovi bonan okupadon. Dum la periodo 1986- 1991, la nombro de universitate edukitaj virinoj kiuj povis akiri profesiajn karierojn multe pliiĝis. Iranaj virinoj volas esti aktivaj en diversaj ekonomiaj kaj sociaj agadobranĉoj. Ne eblas malhelpi ilian eniron en la labor-merkaton.

Antaŭvideblas ke kun la kresko de numbro de virinoj edukitaj, ankaŭ la porcio de virinoj en labor-merkato kreskos. Tiu ĉi direkto, certe daŭros dum venontaj jaroj, kaj eĉ pli rapide. Se la ekonomia situacio de Irano ne pli boniĝos, la nivelo de virinoj sen-laboraj multe pli altiĝos.

Statistikoj montras duaspektan situacion de iranaj virinoj. rilate al edukado kaj sano indeksoj, Iranaj virinoj havas relative pli bonan situacion kompare kun multaj aliaj landoj en la regiono. Sed rilate al partopreno en labor-merkato kaj porcio de enspezoj, la nivelo de Iranaj virinoj estas ege pli mal-alta inter la evoluantaj landoj. Ĉar rilate al alta nivelo de sen-laboreco kaj malbona etoso koncerne de virinaj laboroj en multaj firmaoj, granda parto de edukitaj virinoj ne sukcesos serĉi laboron kaj simple restas ekster la labor-merkato. Pro tiu ĉi kaŭzo la porcio de virinoj en la aktiva populacio estas malalta.

En la jaro 1996 nur 9.1 procentoj de virinoj (dek jar-aĝaj kaj pli), estis aktivaj en Irana labor-merkato, sed en 2000 tio atingis al 11.9 procentoj. Kompare al la jaro 1976 ke 12.9 procentoj de virinoj estis aktivaj ekonomie, nuna nivelo estas ankoraŭ malalta. Tabelo 1, montras la ŝanĝiĝon de nivelo de ekonomia aktivado kaj sen-laboreco de Iranaj virinoj

Tabelo 1 **La porcio de Virinoj en Irana Labor-Merkato**

Jaro	Popolo 10+jara(je 1000 personoj)	Ekonomie aktivaj* (je 1000 personoj)	Laborantaj	Senlaboraj personoj(je 1000 personoj)	% en labor-merkato
1956	6242	576	573	3	9.7
1966	8206	1033	944	89	14.5
1976	11232	1449	121	237	14.8
1986	16318	1307	975	329	10.2
1991	18736	1630	123	399	11.1
1996	22385	2037	176	272	12.7
1999	24586	2330	195	374	13
2004	27351	3240	245	786	15

Fonto: Irana Statistiko-Centro

*T.e. virinoj kiuj estas en labor-merkato (Laborantaj+Senlaboraj, kiuj serĉas laboron)

** Statistikoj pri jaro 2004 estas laŭ la takso de Irana Organizo pri Administrado kaj Planado.

dum la jaroj 1956-1996.

Kiel estas klare en la tabelo, la kresko de aktivaj virinoj dum la jaroj 1956-2000 estis malrapida, sed la porcio de senlaboreco estas alta inter virinoj.

Komparo inter iranaj virinoj kaj virinoj en aliaj landoj klarigas pli bone la mal-grandan porcion de virinoj en Irana labor-merkato. La porcio de aktivado, inter la iranaj virinoj 15 jar-aĝaj kaj pli, en la jaro 1996, estis 25 procentoj, sed tiu ĉi porcio en Bahraino, Hindio, Brazilo, Turkujo,… estas pli alta ol en Irano. La tabelo 2 montras ekonomian aktivadon de virinoj en kelkaj landoj. Malgraŭ alta nivelo de virinoj edukitaj en Irano, la porcio de aktivado de Iranaj virinoj estas malpli ol Pakistanaj virinoj. Virinoj kiuj estas universitate edukitaj havas pli altan ŝancon trovi laboron. En 1996 nur 7 procentoj de sen laboraj virinoj havis universitatan edukon, dum 34 procento de ili havis mez-lernejan edukadon. En la jaro 2000 sen laboreco por universite edukitaj



La fotoj estas prenitaj de : www.iranwomen.com

En la jaro 2000 nur 6.1 procentoj de viroj kun universitatj edukoj estis inter sen-laboraj. Do statistikoj klare montras la diferencon inter la viroj kaj virinoj en irana labor merkato rilate al labor-ŝanco.

Tabelo 2 **Aktivado de Virinoj (15 jar-aĝaj kaj pli) en kelkaj landoj(1995)**

	Aktivado- porcio*%	Vira Aktivado- Porcio %	Virina Aktivado- Porcio%
Pakistano	48.4	82.3	12.7
Saudi Arabia	55.8	82.1	17.7
Egiptio	47.9	73.4	21.6
Alĝerio	50.4	76.1	24.3
Irano	52.5	79.2	25.2
Lebenano	50.5	76	27.2
Bahraino	64.9	87	31
Turkio	53.8	76.3	31.9
Hindio	64.1	85.5	41.3
Kubao	61.8	76.9	46.8
Koreio	62	76.5	48.3
Brazilio	68.3	84	53.6
Ĉinio	79.8	85.6	73.7
Kenio	81.7	89.1	74.4

Fonto: Indicoj de Labor Merkato, ILO, 1999

virinoj altiĝis multe kaj atingis al 20 procento, sed tiu ĉi procento por virinoj kun mez-lerneja edukado pasis 50. Tiu ĉi diferenco persvadas virinojn klopodi severe por atingi universitatajn gradojn kio estas bezonata por trovi bonan laboron.

Post la fino de milito, kaj pro alta nivelo de virino-edukado, virinoj estis akceptitaj por multaj profesiaj laboroj. Tradaciaj kredoj pri rolo de virinoj iom post iom malfortiĝis. Oni nun akceptas ke edukitaj virinoj estas kapablaj specialistoj kiuj havas rajton por labori ekster hejmo.

En la jaro 2000, ĉirkaŭ 40 procentojn de profesia laboroantaro formis edukitaj virinoj. Granda parto de edukitaj virinoj laboras en edukada kaj sana aktivadoj. Nun instruistoj kaj flegistinoj ĝenerale estas virinoj. En la jaro 2000 ĉirkaŭ 20 procentoj de laborantaj virinoj estis okupataj en edukaj laboroj. En la jaro 1996 chirkaŭ 6 miljonoj de knabinoj kaj virinoj studis en diversaj niveloj de lernejoj kaj universitatoj. Pli ol 2.7 milionoj de Iranj virinoj estas edukitaj en alt-lernejoj kaj universitatoj. En la jaro 1976 nur 25 procentoj de universitataj studentoj estis virinoj, sed tiu ĉi procento pasis 40 en la jaro 2000. En la jaro 1996 pli ol 500,000 virinoj estis universitate edukitaj. Sed la procento de virinoj en labor-merkato ne ŝanĝiĝis sam-grade.

Multaj Iranaj edukitaj virinoj, pro kulturaj kaj ekonomiaj obstakloj nun estas ekster labor merkato. Multaj ŝtataj kaj privataj firmaoj ankoraŭ prefaras viron por dungado. Kelkaj leĝaj limigoj ankaŭ pli malfaciligas laboron por virinoj. Ekzemple virinoj devas loĝi en urboj kie iliaj edzoj laboras. Edzo devas konsenti pri sia edzina laboro, … . Sed virinoj klopodas pli bonigi la situacion por esti pli aktivaj en ekonomiaj kaj socialaj aferoj.

La 3a irana kvin-jara ekonomia evoluado-plano(1999-2003) antaŭvidis ke la porcio de virinoj en labor-merkado atingos al 15 procentoj ĝis la fino de plano. La antaŭvido povas esti akceptebla ĉar tre multaj virinoj ade





akiras universitatajn diplomojn kaj volas partopreni en labor-merkato. Sed en la fino de la plano ankoraŭ la proporcio de partoprenado de Iranaj virinoj en labor-merkato estos malpli ol multaj evoluantaj landoj.

Pro la kresko de nombro de aktivuloj en labor merkato, sen-laboreco inter la edukitaj virinoj pli altiĝos rapide. Eble la nombro de sen-laboraj virnoj estos pli ol 700 mil personoj ĝis la jaro 2003 (pli ol 20 procentoj de aktivaj virinoj). Se kulturaj kaj leĝaj obstakloj preventos virinan partoprenadon en labor-merkato, malkontento inter edukitaj virinoj pli disvastiĝos. La sola vojo por solvi la sen-laborec-problemon estas pli boniĝo de la landa ekonomia situacio. Kaj nacia decido kaj komuna klopodo estas bezonataj por rapidigi la kresko-gradon de ekonomio.

Konkludo: Iranaj virinoj postulas eblecon por ekonomiaj kaj sociaj aktivadoj. Ne eblas preventi virinojn de aktivado en la nacia labor-merkato. Kulturaj kaj leĝaj limigoj tiurilate nur pli mal-kontenigos la virinojn kaj tio havos negativajn sociajn efikojn.Antaŭvideblas ke, rezulte de la kresko de nombro de edukitaj virinoj, en venontaj jaroj virinoj partoprenos pli multe en irana labor-merkato. Kaŭze de la ekonomiaj problemoj, sen-laboreco kreskos, speciale inter edukitaj virinoj en venontaj jaroj. Por preventi krizon en labor-merkato, Irano bezonas altan gradon de ekonomia kresko kaj por atingi tiun ĉi celon, nacia decido, konsistenco kaj harmonio inter la diversaj ŝtataj kaj ne-ŝtataj institutoj necesas.★

Vojaĝraporto
گزارش سفر

ĈIRKAŬIRO DE LA MONDO DUM 80 TAGOJ

IMPRESOJ PRI IRANO

Manel Vinyals kaj Joaquim Marcoval

Du hispanaj turistoj sur la vojo rondvojaĝi la mondon pasigis 3 tagojn en Irano. Jen iliaj impresoj kaj raportoj kaj postskriboj pri tiuj tri tagoj!

La red.

26an de aŭgusto 2002. 73 tagojn antaŭ la reveno noktoj polickontrolaj. Almenaŭ 4 ĉe stirpaŭzoj, supozeble serĉante kontaĝajn ulojn de la irana socio. Ĉi tie la trajta diferenco valoras kaj oni traserĉis al ni eĉ ne unu sakon. Feliĉe ni povis reteni bonegan kafkreman botelon, donacitan al ni en Rumanio. Ŝajnas pli strange vidi du katalunojn trapasantajn la landlimon ol iranano trinkanta konjakon. La suno ekaperas kaj kolorigas la larĝan horizonton per brilanta ruĝo kiu etendiĝas sur la griza kaj helviola tero de la stepo kaj sur la ofte eluzitaj kaj rondigitaj montoj. La pejzaĝo ne ŝanĝiĝas kaj fariĝas tiel monotona kiel la vojaĝo. Subite la buso fajfas, balanciĝas kaj flankeniras, ĉar aŭtomobilo antaŭiras kamionon, ni devas eniri la vojrandon kaj la tri pasas: jen Irano.Oni diras ke la ĉi tiea ŝoforado estus bona se oni ne havus specialan formon kompreni la cirkuladkodon. La miliaj kampoj anstataŭas la maizajn. La kamparanoj daŭre falĉas la tritikon kaj la herbon, kiujn oni sekigas kaj stakigas por dumvintre nutri la bestojn. Por la vintro ankaŭ oni preparas brulaĵon, sed ĉi tie ne estas arboj kaj ankaŭ ne brulligno.La brulaĵon oni faras el bovina sterko, kiun oni amasigas piramide ĉe la hejmpordo. Ĉi tie la bovino estas kvazaŭ la porko ĉe ni, ĉio utilas.Unua halto por matenmanĝi.La fotoj de Khomeini kaj de Khamenei prezidas la kafejan salonon. Ni manĝas tre malmultekoste nigrajn olivojn, buteron, mielon kaj multan panon. La kunvojaĝanta spritulo intencas ion diri al ni, post dutaga pripensado: How are you? Tre bone, dankon, kaj vi?, Tre bone, dankon! Superita la unua angla leciono, ni alpaŝu la duan: Hispanio, futbalo, Barcelono, Van Gaal, Rivaldo ne bone kun Van Gaal. Sed ili ne bone kongruis kaj li foriris, des pli bone. Barcelono estas bona teamo, sed ĉi tie ni plejparte simpatias kun Real Madrid. Ni esperas ke li ne konu la aferon Puskas. Lia skizo finiĝis. Bonŝance!

Ni alvenas al Tehrano. Niaj kruroj ŝveliĝis kaj la korpo ekdoloras. Taksista amaso venas proponi siajn servojn. Ni veturas ĝis telefonbudo kaj telefonas al Hamzeh, inĝeniero pri telekomunikado, kiu memlernis Esperanton. Ni interkonsentas rendevui ĉe li. Simpla orientstila loĝejo, sed tre invita, sen seĝoj, sed kun tapiŝoj kaj kusenoj. Kun orienta necesejo kompreneble. Hamzeh zorgas pri ni, telefonas pri trajnaj horaroj, invitas nin vespermanĝi, montras al ni Teheranon kaj kiel trapasi la trafikplenajn stratojn. Veras tio de la speciala kompreno de la cirkulkodo.

Ni revenas hejmen tute sanaj kaj tuj enlitiĝas. Ĝis morgaŭ. 27an de aŭgusto 2002. 72 tagojn antaŭ la reveno. Hamzeh estas malalta, bruna lipharulo kun grandaj okuloj. Oni povas diri ke li estas la modelo de suda perso. Estas magra kaj fleksiĝas kiel plasta sako. Hodiaŭ Hamzeh preparis nian matenmanĝon, kiun ni manĝas surtapiŝe. Li proponas freŝan panon, kiun li intence aĉetis, fromaĝon, pistakan kremon kaj teon. Hamzeh estas edziĝita kun filino 20-monata. Nun ambaŭ ferias ĉe frato.7a matene. Hodiaŭ estos malfacila tago ĉar la buŝtukoj finiĝis kaj ni devos uzi la purigan orientan sistemon. Manel rutine uzas la puran manon por fari tion anstataŭ la malpura kaj li dubas ĉu io povas okazi. Ni aĉetas la busajn biletojn por vojaĝi al Mashad, proksime al la turkmena landlimo. La metroo rezervas la unuan vagonon por la virinoj kaj la ceterajn por la viroj. En la busoj de la pordo ĝis la fino estas la areo por la virinoj, kie stango de tie ĝis la pordo dividas la seksojn. Eĉ edziĝita vi nepre devas aparte veturi de via edzino.

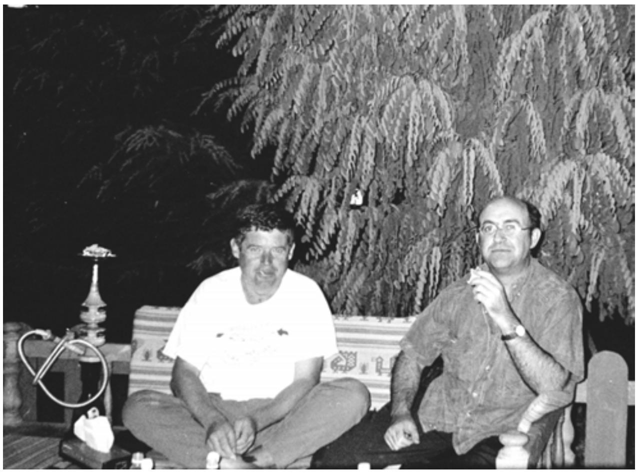
En la muzeo pri Historio oni konstatas la elstaran gravecon de Persio en la diskonigado de la antikva historio. Ni legas la vizitlibron: Toni el Tortosa skribas mirindaĵojn pri la muzeo, eble iom troige. Margarida kaj Vicenç skribas ke ili venis por lerni de la kleruloj. Ĉi tie venis homo el Kartageno, iom tipe skribas alia.

La Tehrana bazaro estas nia venonta vizitcelo. Motocikloj, ĉaroj, tendoj, aĉetantoj, vendistoj, ĉiuj iras tra strato ne pli ol 3 metrojn larĝa. La ĉefa strato eble pli ol unu kilometro longa kun tendoj kaj disbranĉiĝoj ĉiudirekte, io ne imagebla. Proksime al la bazaro, estas alia pli malgranda nur pri apotekaĵoj kaj emiaĵoj. Estas centoj da malgrandaj tendoj. La ĝerikanojn kaj la karafojn kun emiaj produktoj

oni transportas sen ia sekureco. Estas la urbocentro, la stratoj estas plenaj, tio kio estus granda problemo ie ajn, ĉi tie ne gravas.

En Tehrano la fotoj de Khomeini kaj de Khamenei ĉion kontrolas. Ĉe la oficialaj konstruaĵoj, en la restoracioj, ĉe surstrataj muroj, kun religiaj frazoj kaj politikaj direktivoj. Estas la mito-manio de la gvidanto laŭ la plej pura ortodoksa komunismo. Kelkfoje aperas Khatami, la registarestro, la mulao pli multe voĉdonita kaj ŝatata de la irananoj.

Irano estas la lando de la kontraŭdiroj, de la debato inter la spiriteco kaj la progreso okcidentstila. Ĉi tie oni ne povas pagi per kredit-karto nek per ĉekoj



usonaj, sed oni fumas Marlboro-n, oni vestas sportajn usonajn markojn, kun surbrustaj nomoj kiel Texas, Illinois aŭ Kentucky. La virinoj nepre devas sin kovri kaj nigre vesti, sed junuloj vestas T-ĉemizojn Fubu 50-eŭrajn. Estas UN-lando, sed ĝi ne respektas fundamentan homrajton: ne diskriminacii pro la sekso.

Oni diras ke en la tridekaj jaroj la Afganistana reĝo fanfaronis ke li okcidentaligos sian landon pli rapide ol Irano. Post ses monatoj oni murdis lin kaj la irana reĝo estis forpelita iom poste. Oni ŝatas la okcidentan progreson, sed neniu volas perdi sian identecon. Hamzeh pergajnas bonan salajron, bone parolas la anglan, sed li vivas 100 procente irane. Ni aĉetas anglalingvan ĵurnalon kaj ĉi tie oni eldonas tri. La buso kiu veturigas nin al Mashad estas sufiĉe bona kun klimatizita aero kaj televidilo. Oni donas al ni kiel vespermanĝo, oranĝsukon kaj kukojn. Morgaŭ ni alvenos en Mashad en la turkmena landlimo, tiu de kontrabandistoj kaj ŝtelistoj. Baldaŭ ni komencos la unuan riskan trapason de la dezerto.

30an de aŭgusto 2002. 69 tagojn antaŭ la reveno.Hodiaŭ ni devas forlasi Iranon, kaj kiel kutime ni bedaŭras tion. Ni forlasos la landon kie ĉio estas malpermesita, escepte de tio kio estas permesita. Ni dum tri tagoj trinkis alkoholon, fumis publike, vidis la orelojn kaj harojn de junulino en interreto, aŭskultis malpermesitan muzikon en taksio, uzis la puran manon por malpuraj celoj. Tiom da malpermesitaĵojn ni faris, ke iu ajn ŝijaisto informita pri tio forĵetus nin en la plej teruran inferon.

Karaj geamikoj en Irano:
Ni sendas al vi iujn impresojn pri via lando. Ni diras tio ke ni pensas kaj ni ne scias se ni povos klarigi bone ĉar ni ne skribas ankoraŭ bone la esperanta lingvo.

Ni permesas al vi korekti ĝin aŭ ŝanĝi tion ke ne plaĉas al vi.

Kiam demandis al ni la ĵurnalistoj: Kiu lando surprizis pli al vi? Ni diris Irano kaj Ĉinio. La ĵurnalistoj surprizis ankoraŭ pli kaj demandis: Irano? Sed tie estas la islama fundamentismo kaj la virinoj ne havas rajtojn! Ni respondis: Ni ne defendas ke la virinoj ne havus rajtoj nek ne defendas la politika sistemo, sed defendas ilian vivon, kaj iliajn rajtojn al esti diferaj homoj kun ilia propra viva sistemo. Ni nun diras ke la irananoj estas tre afablaj homoj kaj tre helpantaj kun ni, sed kiam ni vidas la televidilon ni pensas ke en Irano estus la kaoso kaj la terorismo. Ni nun scias ke nenio el tiu sukcesas kaj ni vidis ke la vivo en Irano estas tre interesa, simpla kaj afabla.

Ni ne diris tion ĉar ni skribas al via lando, ni diras tion ĉar ni sincere pensas tiel.

Ni ŝatas vian vivmanieron, viajn interesajn kutimojn kaj vian spiritan vivon. Bedaŭrinde ni kiel eŭropanoj ne povas kompreni ke la virinoj ne havas la samajn rajtojn de la viroj. Ni pensas ke vi necesas pripensi por la estonteco pri tio. Ĉu la virinoj estas homaro kiel la viroj?

Ni ŝatis la irana manĝaĵo, ni ŝatis la busoj, ni trovis tre afablajn esperantistojn. Bedaŭrinde ni ne havis sufican da tempo por rigardi multajn vidindaĵojn kaj ni nur vidis Tehranon kaj Mashadon. Tehrano ni kredas ke estas tre granda urbo kaj ni pensas ke la estrarado devos investi monojn en aliaj partoj de la lando por trovi la ekonomian ekvilibron inter la grandaj kaj la malgrandaj urboj en la lando. En Katalunio ili faras iomete kaj havas bonajn rezultojn ĉar la grandaj urboj ne tro kreskas sed kreskas la vilaĝoj.

Finfine ni havas grandajn sukcesojn en la vojaĝo kaj sincere ni diras al vi ke ni havas tre gravajn rememorojn pri via lando. Ĉiam ni trovis esperantistojn aŭ ne esperantistojn kiuj helpis al ni volonte. Ni pensas ke ni revenos alifoje al Irano por viziti bone kun sufiĉa tempo.★